

**TEXT CROSS
WITHIN THE
BOOK ONLY**

**TEXT PROBLEM
WITHIN THE
BOOK ONLY**

UNIVERSAL
LIBRARY

OU
190053

UNIVERSAL
LIBRARY

سید جمال الدین اسد آبادی

(نیچر یہ)

ناشر

کتابخانہ شرق

خیابان ناصر یہ

مطبعہ « سعادت » طہران

سید جمال الدین اسد آبادی

فیچریہ

ماہیت مذہب فیچری و

حال فیچرئان

ناشر

کتابخانہ سرق

بورج جوزا ۱۳۰۳

مطبعہ سعادت طہران

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سؤال از سید

درین روزها از تمامی هندوستان
 چه ممالک مغربیه و شمالیه و چه اوده
 و چه بنجاب و چه بنکاله و چه سند و چه
 حیدرآباد دکن صدای نجر نجر بگوش
 میرسند و در هر بلده و قصه معدودی
 چند ملقب به نجر نجر میباشند و
 جنان ظاهر میشود که این فرقه همیشه
 در ازدیاد و افزونی است خصوصاً در
 مسلمانان و از اکثری از این گروه
 پرسیدم که حقیقت نجر چیست و این
 طریقه از چه وقت ظاهر شده است و آیا
 این جمعیت نجریه بدین مسلک جدید در
 اصلاح مدنیت می کوشند و یا آنکه
 ایشانرا مقصد دیگرست و آیا این طریقه
 منافی دین است و یا آنکه بهیچوجه
 مخالفی با دین ندارد و چه نسبتی است

در میان آثار این طریقه و آثار مطلق
دین در مدینت و هیئت اجتماعی و این
طایفه اگر قدیم بوده است پس چرا تا
کنون در عالم منتشر نگردیده است
و اگر جدید است چه اثری بر وجود
ایشان منرأب خواهد شد و لکن هیچ
يك از ایشان جواب شافی و کافی از
این سؤالات من ندادند و لهذا ملتسم که
آن جناب حقیقت نیچرو نیچریرا مفصلاً از
برای بنده بیان فرمایند

محمد واصل مدرس ریاضی مدرسه

اعزه حیدر آباد دکن

(۱۹ محرم ۱۲۹۸ هجری نبوی)



حقیقت مذهب نیچری و بیان
حال نیچریان
رساله مولانا جمال الدین
الحسینی

ای دوست عزیز

نیچر عبارت است از طبیعت و
طریقه نیچریه همان طریقه دهریه است
که در قرن رابع و سالت قبل از میلاد
مسیح در یونانستان ظهور نموده بودند و
مقصود اصلی این طایفه نیچریه وضع
ادیان و تائیس اساس اباحت و اشتراك
است در میانه همه مردم و از برای
اجرای این مقصد سعی های بلیغ بگمار
برده اند و بلباسهای مختلف خود را ظاهر
ساخته اند و در هر امتی که این جماعت
پیدا شدند اخلاق آن امت را فاسد کرده
سبب زوال آن گردیدند و اگر کسی در
مبادی و مقاصد این گروه غور کند بخوبی
بر او هویدا خواهد شد که بغیر از فساد

مدنیت و تباہی ہیئت اجتماعیہ نتیجہ دیگری بر آراء اینها مندرج نخواهد گردید و بلا ریب کہ دین مطلقا سلسلہ انظام ہیئت اجتماعیہ است و بدون دین هرگز اساس مدنیت محکم نخواهد شد و اور تعلیم این طایفه بر انداختن ادیان است

و اما سبب عدم شیوع این طریقہ با آنکہ از دیر زمان ظهور نموده است اینست کہ انظام عالم انسانی کہ از حکمت بالغہ الهیہ است همیشه نفوس بشریہ را برین داشته است کہ در ازالہ این طریقہ سعی نمایند و بدینجہت هیچوقت او را ثبات و بایداری حاصل نشده است و از برای شرح و بیان آنچه ذکر شد رسالہ صغیرہ اننا نمودم انشاء اللہ مقبول خرد عزیزى آن صدیق فاضل خواهد گردید و البتہ ارباب عقول صافیہ بنظر اعتبار بدین رسالہ خواهند نگریست

و آن رسالہ اینست

«الذین قوام الأمم و بہ فلاحها»
 «النیشریة جرنومة [۱] الفحاد وارومة ۲»
 «الاداد و فبه سعادتھا و علیہ ندارتها و»

۱ میکروب ۲ ریشہ فساد

«علیه مدارها ومنها حراب البلاد و بها»
«هلاک العباد»

لفظ بیچر در جمیع اقطار هندوستان
درین روزها شایع و ذایع (۱)
گردیده است و در هر مجمع و محفلی
ذکری از این لفظ میرود و خاص و
عام هر یکی بر حسب دانش خود توجیهی
و تفسیری از برای این کلمه می کند
و لکن غالب آنها از حقیقت و اصل
وضع آنفاقند لهذا بر خود واجب
دانستم که معنی حقیقی این کلمه و
مراد اصلی او را بیانکنم و حال
نیچریاثر را از ابتداء توضیح نمایم و مضار
و مفاسدی که ازین گروه در عالم
مدنیّت و هیأت اجتماعیه سر زده است
بر حسب تاریخ مفصلاً شرح و بسط دهم
و پیرهان عقلی و انجایم که این طایفه
در هر ملتی که یافت شود لا محاله
موجب زوال و اضءعلال آن ملت خواهد
گردید

پس می گویم آنچه از تواریخ
صحیحه ظاهر میشود اینست که در قرن
رابع و ثالث قبل از میلاد مسیح علیه السلام

حکمای یونان بر دو گونه منقسم گردیدند گروهی برین ذاهب شدند (۱) که ورای این موجودات حسیه و سوای این مکونات ماده مجرد از ماده و مده و آن موجودات منزهند از لوازم و عوارض اجسام و مقدس و مطهرند از تقایص جسمانیات و گفتند که سلسله این موجودات ماده و مجرد همه منتهی میشود بموجود مجردیکه از جمیع الوجوه بسیط است و بهیچوجه در او تالف و ترکیبی منصور نمی گردد و وجود او عین ماهیت و حقیقت او میباشد و ماهیت و حقیقت او عین وجود اوست و اوست علت اولی و باعث حقیقی و موجب اصلی و خالق جمیع موجودات چه مادیات بوده باشد و چه مجردات و این جماعت مشهور گردیدند بمتالهین یعنی خدا پرستان چون فیثاغورس و سقراط و افلاطون و ارسطو و اضراب ایشان و گروهی بدین اعتقاد کردند که بغير از مایه یعنی ماده و مادیات که بیکی از حواس خمسہ مدرک میشود چیز دیگری موجود نیست و این طایفه نامیده شد بمادیین و چون سبب

سبب تأثیرات محافظه و خواص مسوعه مواد
از آنها مؤثر شد اهدمت ایجماعت جواب
دادند همه جمیع تأثیرات لارمه بشری از
طبع مواد است و طبع را در زبان و اسوی
بانور و باسن انگلیزی بجز مینامند و از
این جهت این جماعت تصبیعیین نیز مسعود
گشتند و طبعی را بر زبان فراسوی نورایسم
دیگوسند و در امارایسم گویند و سپس این
در کیفیت تکون کواکب و سیارات و
حیوانات بیستمنان آن گروه یعنی نادیه اختلاف
کردند برخی بر این ذاهب شدند که بیداش
هیئات علوی و سوسمده و بدون این موالد محکمه
مقدمه بر حسب اتفاق بوده است و گویا اینها
بسبب سخافت [۱] عقل خود فائل بحواز
ترجیح بلا مرجع شده اند و ابتداء این
فون از ذمه قراطیس بظهور بیوسنت و او
گفت جمیع عالم از ارضیات و سماویات
مؤلف است از اجزاء صغار صله ایگه
متحرک با لطمع است و از روی اتفاق
بدین هیات و اشکال جلوه کر
شده است

و بعضی دیگر بر آن قائل شدند
که سماویات و کره زمین برین هیئت
۱ مستی و سادگی

خود از ازل الازل بوده و خواهد بود و انواع نباتات و حیوانات را ابتدائی نیست و در هر برزه ئی ۱ نباتیست مدمج ۲ و در هر یکی از ان نباتات مدبجه بزور است ۳ پنهان و هلم جرا ۴ و همچنین در هر یکی از آن حیوانات حیوانیست پوشیده در حالت کمال خلقت و در هر یکی از آن حیوانات پنهان جراثیم ایست مخفی و هکذا الی غیر النهایه و از این غافل شدند که لازم می آید بر این قول وجود مقادیر غیر متناهی در مقدار متناهی

و جماعتی اعتقاد کردند که سلسله انواع نباتات و حیوانات قدیم است چنان که نظایمات و هیات علویات و سفلیات قدیم میباشد و لکن جراثیم نباتات و حیوانات ازلی نیست بلکه هر فردی از افراد آنها بمنزله قالب است از برای تکون جراثیمی که مشابه و مشاکل خود بوده باشد و از این ذاهل ه شدند که بسا حیوانات ناقصه الاعضاء است که از آنها حیوان تام الخلقه بوجود می آید

و شردمه ۶ گمان خود را بنهج اجمال بیان کرده گفتند که انواع نباتات و حیوانات بمرور زمان و تدالی ۷ دهور از صورتی بصورتی

۱ دانه ۲ بیضیه شده و پنهان ۳ جم بندر

بمعنی تخم ۴ از همین فراره غافل ۶ گروهی ۷ پشت سر هم گذاشتن

متبدل شده تا بدین صورت حالیه رسیده است و این گمان از ایقور که از اتباع دبو جانس کلبی میباشد بظهور رسید و او گفت که انسان اولاً مثل خنزیرها پیراز مو بوده است و رفته رفته بدین هیئت حس درآمده است و هیچ دلیلی بدین معنی اقامه نکرده که چرا باید سرور زمن علت تبدل صور گردد و متاخرین این گروه یعنی نیچریها چون دیدند که علم ژنو لوجیا یعنی طبقات الارض ابطال کرد قول بعدم تناهی سلسله انواع را لهذا از این قول نکول کرده پس از آن اختلاف کردند اولاً در تکون جراثیم انواع نباتات و حیوانات طایفه گفتند که جمیع جراثیم انواع در انوقنی تکون یافت که التهاب کره زمین روی بنقصان نهاد و اکنون بهیچوجه جراثیمه مذکون نمیشود

و جماعتی گفتند که آنون هم تکون جراثیمه میشود خصوصاً در خط استواء بجهت اشتداد حرارت و این هر دو طایفه عاجز شدند از بیان اسباب حیات این جراثیم چه حیات آنها بحیات نباتیه بوده باشد و چه بحیات حیوانیه خصوصاً در وقتیکه ملاحظه کردند که حیات فاعل است در بسایط آت جراثیم و موجب التئام (۱) آنهاست و اوست که اجزاء غر حه را

بتغذیه حی وزنده میگرداند و هر وقتیکه درحیات
نقصانی شود در تماسک و تجاذب آن بسایط وهن
روستی روی میدهد

و معشری را چنان خیال شد که ابن
جرائیم با زمین در حین انفصال از کره آفتاب
پرده است و این بسیار عجیب است زیرا آنها
میگویند که زمین در آن هنگام قطعه بود از
آتش پس چگونه شد که آن جرائیم و برزه ها
محترق گردید و اجزاء آنها از یکدیگر منلاشی
نشد و ثنیا این جماعت مناخرین نیچریها یعنی
مادیین اختلاف کردند در تحول آن جرائیم
از حالت نقص بکمال و از عالم ناسهانی بدین
صور و هیات متقه محکمه

برخی برین رفند که هر نوعی را جرائیمی
است مخصوص و آن جرائیم بمقتضای طبیعت
خویش حرکت نموده و اجزاء غیر حیه را
بتغذیه جزء خود کرده بلباس نوع خویشان
جلوه گر میشود و از این تغافل ورزیدند که در
تحلیل کیمیاوی هیچ تفاوتی در میانه نطفه
انسان و نطفه گاو و خر پیدا نمی شود و در
هیچ يك از نطفه های آنها زیادتى و نقصانى
در عناصر بسیطه نیست پس اختصاص و امتیاز
از کجا آمد

صنفی برین قرار دادند که حراثیم جمیع انواع خصوصا حیوانات مساویست و هیچ فرقی و تفاوتی در آنها نیست و انواع را نیز امتیاز جوهری حقیقی نمیباشد و لهذا گفتند که آن جراثیم بمقتضای زمان و مکان بر حسب حاجات و ضرورات و بموجب قوا-ر ۱ حارجه منقل میگردد باز نوعی بنوعی دیگر و متحول میشود از صورتی بصورتی آخری و سید این طایفه دارون میباشد و او کتابی تالیف کرده درو بیان میکند که اصل انسان میمون بود و رفته رفته در قرون متتالیه بسبب دواعی و بواعث خارجیه از صورت میمونی تبدیل و تغییر یافته به برزخ ارن او تان رسیده و از آن صورت منتقل گردیده باول درجه انسانی یا نهاد که جنس یام یام و سائر زنوج بوده باشد پس از آن بعضی از افراد انسان عروج نموده بر افق اعلی از افق زنگیها مقام گزید و آن افق انسان فوقاسی است و بر حسب زعم این شخص ممکن است که بعد از مرور قرون و کرور ۳دهور بشه ها قبل گردد و قبیل ها تدریجا پشه شود

و اسراز او پرسیده شود که انواع درختها و نباتاتیکه در بیشه و جنگلهای هندوستان

از قدیم الایام بوده و در يك بقعه از زمین پای در کل و بيك آب و هوا تربیت میشود بجه سبب آنها در بنیه و طول و اوراق و ازهار و اثمار و طعم و عمر مختلف میباشد و چه دواعی و بواعث خارجیه در آنها تاثیر کرده است با وحدت آب و هوا و مکان البته بغیر از عجز چیزی دیگر اظهار نخواهد کرد

و اگر گفته شود او را که ماهیان بحیره ارال و بحر کسپیان (۱) با اشتراك آنها در ماکل و مشرب و تسابق آنها در يك جولان گاه چرا اشکال و هیئات آنها مختلف گردیده است بجز زبان حائیدن چه جواب خواهد داد

و همچنین اکر سؤال شود از و از حیوانات مختلفه الصور و انقوامیکه در يك منطقه می باشد و زیست آنها در سائر مناطق متعسر است و یا از حشرات متباینه الخلقه و ترکیبیکه قدرت بر قطع مسافات بعیده ندارد سواي لگنت چه علت میان میکنند بلکه اگر بدو گفته شود که ان جرائم ناقصه الخلقه فاقده الشعور را که راه نمائی نموده باستحصال این اعضاء و جوارح ظاهریه و باطنیه متقنه محکمه که حکماء از اکتناه (۲) اتقان و احکام آنها عاجز و ارباب فیسولوجیا ۳ از تعداد

۱ کسپیان یا گاسین بحر خزر ۲ بکنه و

حقیقت چیزی بی بردن ۳ معرفه الاعضاء

منافع و فوائد ان ها قاصرمانده اند و احتیاج و نیاز مندی کور و اعمی چه گونه چنین مرشد کامل و راهبر دانا گردید ه جراثیم را بسوی جمیع این کمالات صوریه و معنویه الله تا ابد الابدین سر از دریای حیرت بدر نخواهد کرد

و این بیچاره را فقط منابعت و مهاجرت باصه که میانه آسمان و میمون است در بادیه خرافات انداخته است و برای قلب خود بواهیاتی چند نمسک نموده است

یکی آنکه اسبهای مپیریا و بلاد روسیه را موی بیشتر است از اسپهائی که در بلاد عربیه تولد مییابد و سبب ان را حاجت و عدم حاجت فرار داده است و حال آنکه علت این بعینه همان علت کثرت نباتات و قلت آن هاست در بقعه واحده در سنین مختلفه بر حسب بسیاری امطار و وفور میاه و کمی آنها و همان علت نجافت و لاغری سگان بلاد حاره و فربهی باشندگان بلاد بارده است بحسب کثرت تحلیل و قلت آن

و دیگر آنکه او روایت میکند که جماعتی دمهای سگهای خود را می بریدند و چون چندفرن برین مواظبت کردند پس از ان سگهای آنها خلقة بی دم زائیدن گرفت و گویا میگوید چون حاجت دم نماید طمعت نیز از دادن ان سر باز

زد و این بیچاره اصم و کر بوده است از استماع این خبر که عربها و عبریها از چندین هزار سالست که ختان می کنند و با وجود این یکی از آنها هم تا کنون مختون [۱] زائیده نشدست بعضی دیگر از متأخرین این ماد بین یعنی نیچریها چون بر مفاسد اقوال اسلاف خود مطلع شدند از آراء آنها اعتراض نموده طرز جدیدی پیش گرفتند و گفتند ممکن نیست که ماده غبی شاعره علت و موجب این نظامات متقنه و هیات محکمه و اشکال انیقه ۲ و صور حسنه عجمه گردد لهذا برین ذاهب شدند که باعث و سبب این انتظامات علوبه و سفلیه و مقضی تمامی این صور مختلفه سه چیز است ماتیر . فرس ، اتلیجانس یعنی ماده و قوه و ادراک و چنین گمان کردند که ماده بسبب قوتیکه درومی باشد و بدست یاری شعور و ادراک خود خویشان را بدین اشکال و هیات محکمه جلوه داده و می دهد و هر گاه بکسی بصورت اجساد حیه متلبس میشود چه آن اجساد حیه نباتیه بوده باشد و چه حیوانیه برای حفظ نوع و شخص مراعات آلات و جوارح را مینماید و ملاحظه ازمینه و امکانه و فصول را میکند و چون ریسمان باطل بوسیده است از این غافل شدند که اعتقاد

[۱] خسته شده ۲ زیبای پسندید

خود این جماعت و سایر متأخرین مادین به ترکب اجسام از اجزاء ذیمقراطیسیه این اصل را که بهزار جد و جهد بدست آورده اند و بدان دل خویشان را راضی ساخته اند مختل و بلافائده می سازد

زیرا آنکه هر جزء ذیمقراطیسی را در این هنگام قوه ایست خاصه و شعور است خاص بجهت آنکه ممکن نیست فیام عرض واحد بوحدت شخصیه بردو محل و چون چنین نباشد پس ازایشان سؤال کرده میگویم این اجزاء منفصله منتشره از کجا بمقاصد یکدیگر آگاه شدند و بکدام الت تفهیم مطالب خویشان نمودند و در کدام مجلس پارلمان و محفل سنا مشورت کردند از برای تشکیل این مکونات انیقه عجیبه و این اجزاء متفرقه چگونه دانستند که اگر در بیضه عصفوری باشد باید انجا بهیئت مرغ دانه خوار بر آیند و منقار و حوصله ۱ را بدان گونه تشکیل نمایند که زیست ان را شاید و اگر در بیضه شاهین و عقابی باشند باید منقار و مخلب ۲ او را چنان نمایند که بیکار شیکار کردن بیاید و از کجا دانستند قبل از وقوع که این پرنده گوشت خوار خواهد شد در وقتیکه در مشیمه سگی بوده بصورت بچه سگی ماده مشیمه متشکل و متصور شدند چگونه فهمیدند

پیش از حصول که این بچه سگ فیما بعد آبستن خواهد شد و بچه های متعدد در دفعه و آحاده خواهد آورد پس باید از برای او پستانهای متعدد انشاء گردد و این اجزاء متلاشبه چگواه تعقل کردند که حیوانات در زیست خود محتاجند بقلب و ریه و کبد و مخ و نخاع و سائر اعضا و جوارح و البته این گروه پس از شنیدن این سؤالات سر بیحر حیرت فرو برده هیچ جواب نخواهند داد مگر آنکه چشم عقل را کسور کرده بگویند که هر یک از این اجزاء ذیمقراطیسیه عالم است بجمیع ما کان و ما یکون و بتمام اجزائی که در عالم وجود است چه در عالم علوی بوده باشد و چه در عالم سفلی و از آن است که هر یک از آنها حرکات خود را بر وفق حرکات اجزاء دیگر کرده تا آنکه خلاف انتظام حاصل نشود و بدین سبب عالم بر یک نظام و بر یک وتیره (۲) واحد قائم و دائم است پس درینوقت من خواهم گفت اولاً لازم میاید بر این قول که در این بعد صغیر جزء ذیمقراطیسی که بمکر سکوپ هم بنظر نمیاید ابعاد غیر متناهی بوده باشد زیرا آنکه هر صورت علمیه نیگه در مادهئی از مواد مرتسم گردد لامحاله جزئی از بعد از آنرا نخواهد گرفت و صور

علمیه آن اجزاء بنا بر این رای فاسد غیر
متناهی است پس باید در آن اجزاء متناهی
ابعاد غیر متناهی بود و این بیداهت عقل
باطل است

و ثانیاً چون اجزاء ذیمقراطیسیه جنین
شاعر و عالمند پس چرا مکونات خود را که
عارت از نفس آنها میباشد بکمال خود نمیرسانند
و چرا در خویشین احداث در دو وجه و الم
مینمایند و چه سبب است که ادراک انسان و
سائر حیوانات که عن ادراک همان اجزاء است
برین قول از اکتناه حال خود عاجز و در حفظ حیات
خویشین قاصر است و عجب تر این است که
متأخرین مادیین با همه خرافات بار در بعضی امور
حیران مانده آنرا نوانستند بهیچیک از مبدی
و اصول فاسده خود چه طبع بوده باشد چه شعور
منطبق گرانند زیرا آنکه دیدند که باره گی از
مکونات مختلفه الخواص را چون تحلیل [۱]
می کنند عنصر اصلیه آنها یکیست لهذا بعد از
مجموع این خزعبلات (۲) رجما با لغیب [۳] برین
قائل شدند که اجزاء ذیمقراطیسیه را اشکالیست
مختلف و بر حسب اختلاف اوضاع آن اجزاء
مختلفه الشكل با یکدیگر آثار متباینه بر آنها مرتب

۱ تجزیه شیمیائی ۲ باطل ۳ بتاریکی سنک

انداختن

می شود

و بالجمله این ده مذهب مذهب آن گروهیست که انکار مینمایند الوهیت را و قائل بوجود صانع تعالی نیستند و ابن گروه چه در عرف خود آنها و چه در عرف مالهین مادیین و صیعیین و دهریین نامیده شدند و اگر میخواهی بگو نیچری ها و تاتور لیسما و ما تیر لیسما و ما فیما بعد رسالهئی در تفصیل مذعب اینها خواهیم نوشت و فساد اصول این گروه را براهین عقلیه ظاهر و آشکار خواهیم نمود و چنان گمان نشود که مقصود ما اعتراض برین بیا جوها یعنی خلبوسهای پهلوان بنه هندوسنان خواهد بود حاشا زیرا انکه اینها را حقی و نصیبی از علم و دانش و معرفت نیست بلکه بهرهئی هم از انسانیت ندارند و البته اینگونه اشخاص نه قابل سؤالند و نه قابل جواب و نه قابل خطاب و اگر قابلیت هم در آنها بوده باشد اینست که اگر کسی بخواهد تیاتر و یا تماشای کت پتلی امم متمدنه بعمل آورد در اثوقت بکار میآیند بلکه غرض اصلی بیان واقع و کشف حقیقت و اظهار حق خواهد بود.

و اما الان میخواهم فقط مفاصدیکه از گروه مادیین یعنی نیچریها در عالم مدنیت واقع شده است و مضاریکه از تعلیمات ایشان بشه هیت اجتماعی رسیده بیان کنم و فضیلت و مزایا

و منافع ادیان را خصوصا دیانت اسلامی را
توضیح و تبیین نمایم

پس می گویم مادیین یعنی نیچرینها در
اجیال و امم باشدال متعدده و بصور منوعه
و بهیئت کونا کون و باسامی مختلفه ظهور و بروز
نموده اند گاهی خود را باسم حکیم ظاهر ساخته
اند و زمانی به پدایه رافع ظلم و دافع جور
جلوه کرده اند و وقتی بلباس عالم الاسرار و
کاشف الرمور و الحقایق و صاحب علم باطن قدم
در میدان نهاده اند و هنکامی ادعا کرده اند
که مقصود ما رفع خرافات و تنویر عقول امم
اسب و ایامی بصورت مح فقرا و حامی ضعفا
و خیر حواه بیچارگان بر آمده اند و ساعتی از
برای اجرای مقاصد فاسده خود دعوی نبوت
نموده اند نه چون سایر انبیاء کذبه و گاه گاهی
هم خود را مؤدب و مهذب و خیر خواه
امت نامیده اند ولکن در هر جیل که یافت شدند
و در هر قوم که پیدا شدند و درهر امت که ظاهر
شدند و بهر لباس و بهر اسم که بر آمدند بسبب
میادی فاسده و اصول باطله و تعلیمات مضره و
آراء مهلکه و اقوال ممیته خود موجب زوال
آن جیل و باعث اضمحلال آنقوم و علت فناء آن
امت گردیدند و هیئت اجتماعی آن اممرا اعدام

۱ اجیال جمیم جیل یعنی طوایف

نموده احاد آنها را متفرق کردند
زیرا آنکه انسان ظلوم جهول و این مخلوق
پر حرص خون خوار را بسبب ادیان در صدر
اول عقاید و خصائلی چند حاصل شده بود که
امم و قبائل آن عقاید و خصائل را بطور ارث
از آباء و اجداد خود فرا گرفته بد آنها تعدیل
اخلاق خویش را می نمودند و از شر و فساد
که بر هم زنده هیئت اجتماعی است اجتناب
می کردند و از نتایج آنها عقول خویشان را
بمعاری که سبب سعادت و اساس مدنیت است
منور می ساختند و بدین جهت آنها را نوعی قوام
و ثبات حاصل میشد و این طایفه نیچریه در هر
امتی که ظهور میکرد در ابطال آن عقاید و
افساد انحصالی میکوشید و از آن خلل در ارکان
هیئت اجتماعی آن امت راه یافته روی به تلاشی
می نهاد تا آنکه بالمره مضمحل گردد و چنانکه
اکنون هم ره سیر همین طریقه فاسده میباشند
بیان این بنهجی واضح این است که انسانها
را از دیر زمان بسبب ادیان سه اعتقاد و سه
خصلت حاصل شده است که هر یک از آنها
رکنیست رکن از برای قوام ملل و پایداری
هیئت اجتماعی و اساسیست محکم در مدنیت و
ترقیات امم و قبائل و موجیست فعال از برای
دفع شر و فساد که بر باد دهنده شعوب است

نحستین آن عقاید نلنه جلیله اعتقاد است
بر اینکه فرشته دایسه زمینی و اوست اشرف
مخلوقات دومی یقین است بدینکه امت او اشرف
امم است و بغیر از امت او همه بر باطل و بر
ضلاند و سیمی جزا است بدینکه انسان درین
عالم آمده است از برای اسنحصال کصمالات
لائقه که بدانها مستقل کردد بعالمی افضل و
اعلی و اوسع و انم ازین عالم تنک و تماریک
که فی الحقیقه امم بیت الاحران را شایان است
و غفلت نباید ورزید از تاثیرات عظیمه
این عقاید نلنه در هیئت اجماعیه و منافع جلیله
آنها در مدنیت و فوائد کصیره هر یکی در
انظامات و روابط امم و نمرات جمیله هر واحدی
از آنها در بقاء نوع انسانی و زیست افراد آن
با یکدیگر بطریق مسالمت و موادعت (۱) و نتائج
حسنه هر فردی از آنها در نرفیات مثل در کمالات
عقلیه و نفسیه

بجهت آنکه هر اعتقاد را با لبداهه خواص
و لوازمیست که مستحیل است انفکاک آنها از و
و یکی از لوازم اعتقاد انسان بر اینک نوع
او اشرف مخلوقات است ایسنست که و قرا استنکاف
و استکبار خواهد کرد از خصلتهای بیمیه و تنفر
خواهد نمود از صفات حیوانیه و هیچ ربیبی (۲)

نیست که هر قدر این اعتقاد محکم بر گردد آن استنکاف اشتداد خواهد پذیرفت و هر قدر آن استنکاف قوت گیرد ترقی آن^۱ انسان در عالم عقلی زیاده خواهد شد و بمقدار ترقی در عالم عقلی صعود و عروج اوست در مدارج مدائن تا اینکه یکی از ارباب مدهیه فاضله شده زیست او با^۲ برادران خود که بدین رایه رسیده اند بر اساس محبت و حکمت و عدالت نهاده شود و این غایت مراد حکماست و نهایت سعادت انسانیت در دنیا پس این اعتقاد بزرگترین رادعیست^۳ انسان را از این که در جهات خون خران و حشی و گاوان دشمنی و زیست کند درین عالم چون بهائم بیابانه‌نمیش نماید و راضی گردد بزندگانی اعم و چهار پایان که قدرت بر دفع مصادر و الام و اسقام ندارد و طرق حفظ حیات خود را چنانکه باید نداند و همه عمر را بوحشت و دهشت و خوف گذراند و سترک^۴ برین زاجر ایست^۵ افراد انسانیه را از اینکه یکی دیگری را چون اسود کاسره^۶ و ذئاب صاریه^۷ و کلاب عقوره^۸ پاره پاره نماید و عظیم ترین مانعیست از مشابهت و مماثلت حیوانات در صفات خسیسه دنیه و

[۱] مانع (۲) بزرک (۳) مانع [۴] شیران
 شکنده (۵) گرگان درنده (۶) سگان

گیرنده

نیکو ترین سائقیت ۱ بسوی حرکات فکریه
هو استعمال قوای عقلیه و موثر ترین سببیت
ار برای تهذیب نفوس از ونس، ردائل
غور گن اگر قومی و قبیله ایرا این گونه اعتقاد
باشد بلکه بالضاد احاد آن را چنانچه عقیده
باشد که اسان میل سائر حیوانات بلکه بست تر
از انهاست چه فدر دنیا ۲ و ردائل از انها
سر خواهد زد و چه شرارتها از ایشان بظهور
خواهد پیوست و نفوس انها چه فدر بست و دنی
خواهد شد و عقول ایشانرا چگونه و قفه حاصل
شده از حرکت فکریه باز خواهد ماند

و یکی از خواص یقین برینکه امت او
افضل امم است و بغیر ان همه بر باطل اند اینست
که لا محاله صاحب این عقیده در صدد مبارات ۳
و مجارات و همسری سائر امم خواهد بز آمد و
در میدان فضائل با انها مسابقت خواهد نمود
بلکه در جمیع مزایای انانیت چه مزایای عقلیه
بوده باشد و چه مزایای نفسیه و چه مزایای در
معیشت برتری و فوقیت بر سائر اقوام را طلب
خواهد کرد و هرگز با انحطاط و خست و دنائت
و فرومایگی خود و امت خویش راضی نخواهد
شد و هیچ شرف و عزت و برومندی و سعادت
و رفاهتی را از برای قوم بیگانه نمی خواهد

دید مگر آنکه اعلی و افضل از انرا بجهت قوم خود خواهد خواست چون که بسبب این انتقاد خود را و قوم خویش را احق و الیق و سزاوار تر میداند بجمیع اموری که در عالم انسانا آنیلت و مزیت و شرف شمرده میشود و اگر از فواصر خارجیة قوم او را انحطاطی در یکی از مزایا و فضائل انسانیت دست داده باشد هر کز قلب او را راحت و آرام حاصل نمی شود بلکه همیشه تا عمر دارد در علاج آن خواهد کوشید پس این عقیده فاضل ترین سبب است از برای تسابق امم در مدنیت و بزرگترین علت است بجهت طلب علوم و معارف و صنایع و محکم ترین موجب است از برای سعی امم در استحصان دواعی علو کلمه و بواعت شرف

تدبر ما اگر ملتی از ملل را این یقین نباشد چه قدر بطوء حاصل خواهد شد در حرکت احاد آن بسوی فضائل و چه قدر فتور در همت آن ها پدید خواهد گردید و چه اندازه فرومایگی و باچارگی آن امت را فرا خواهد گرفت و چگونه در عبودیت و ذل و خواری خواهد ماند خصوصا اگر خود را پستتر از سایر ملل بداند چون قوم دهبیر و مانك

و یکی از مقتضیات جزم بدینکه انسان

درین عالم آمده است از برای امتحان
کهالات تا آنکه منتقل گردد بعالمی اوسم
و اعلی اینست که چون این اعتقاد کسی
را دست دهد بر نهج ضرورت و لزوم صاحب
آرت عقیده هر وقتی سعی خواهد نمود در
تربین و تنویر عقل خود بمعارف حقه و علوم
صدقه و خرد خویش را عاقل نخواهد گذاشت
و آنچه در وودیه گذاشته شده باشد از قوای
فله و مشاعر عالیه و خواص جلیله همه را باجتهاد
تمام از کمون عالم بروز بر آورده بر منصفه
شهود جلوه خواهد داد و در جمیع ازمنه حیات
خود از برای تهذیب نفس خویشان از صفات
رذیله کوشش خواهد نمود و در تعدیل و
تقویم ملکات ان کوتاهی نخواهد ورزید و
علی الدوام اجتهاد خواهد کرد که اموال را
از طریق لایق و سزاوار بدست آورد نه از
مسالك دروغگوئی و حيله بازی و خیانت و
خدعه کاری و رشوت خواری و تملق کلبی و
بدان راهیگه لایق و زیننده است صرف نماید
نه بر باطل بس این عقیده بهترین داعی است
بسوی مدنیته که اساس آن بر معارف حقه
و اخلاق مهذبانه میباشد و نیکوترین مقتضی است
از برای قوام هیئت اجتماعیه که عماد آن
معرفت هر شخص است حقوق خود را و سلوک

اوست بر صراط مستقیم عدالت و قوی ترین باعث است بجهت روابط • اممی که بناء انها در مراعات حدود معاملات است از روی راستی و صداقت و گزیده ترین سببست از برای مسألت و موادعت اصناف انسانها بجهت انکه مسألت ثمره محبت و عدالت است و محبت و عدالت نتیجه سجا یا ۱ و اخلاق پسندیده میباشد و اوست آن یگانه عقیده که اسانها را از جمیع شرور باز میدارد و از وادیهای شقا و بدبختی آنها را نجات داده در مدینه فاضله بر عرش سعادت بنشاند

تصور کن اگر امتی را این عقیده باشد چه قدر شقاق و نفاق و دروغگوئی و حيله بازی و رشوت خواری در میانه آن امت شیوع خواهد گرفت و چه اندازه حرص و آز و غدر و اغتیال ۲ و ابطال حقوق و مجادله و مقاتله شهرت خواهد پذیرفت و بچه مقدار تهاون ۳ در استحصال معارف دست خواهد داد و اما آن خصال نلثه که بسبب ادیان از دیر زمان در امم و شعوب حاصل شده است یکی از انها خصله حیاست و آن انفعال نفس است از ایتان ۴ فعلیکه موجب تقبیح و تشنیم بوده باشد و تأثیر اوست احترام از تابس •

۱ فطرت ۲ بخدمه کشتن یا سر راه انداختن ۳

سستی ۴ آلودن ۵ بلباسی درآمدن

بحالتیکه در عالم انسانی نقض شرده میشود و باید دانست که تاثیر این خصالت در انتظام هیئت اجتماعیه و کشح ۱ نفوس از ارتکاب افعال شنیعه و اعمان قبیحه از صد ها قیون و هزار ها محاسب و هزار ها بلیس بیشتر است زیرا آنکه چون جبا نباشد و نفس در دائره رذالت و سفلگی قدم نهد کدام حد و کدام جزاء ان را منع تواند کرد از افعالیکه موجب فساد هیئت اجتماعیه است سوای قتل و این هم نشاید که چون سلن جزاء هر عمل قبیحی قتل قرار داده شود و این صفت ملازم شرف نفس است و انوکام یکی از دیکى نشاید و شرف نفس مدار نظام سلسله معاملات است و اساس درستی بیهانها و استواری عهود است و مایه اعتبار انمان است دو فول و عمل و این شبیه ۲ عین شیمه نخوت و غیرت است که بسبب اختلاف حیثیات بدوا هم نامیده شده است و نخوت و غیرت موجب حقیقی ترفیات امم و شعوب و قبائل است در علوم و معارف و جاه و شوکت و عظمت و غنی و ثروت و اگر امتی را غیرت و نخوت نبوده باشد هیچ وقت از برای آن ترقی حاصل نخواهد شد بلکه همیشه در حسرت و دنائت و ذل و مسکنت و عبودیت خواهد ماند

۱ منع و پاك کردن ۲ صفت و خلق)

و این ملکه یعنی ملکه حیا رشته ائتلافات و اجتماعات و معاشرات انسانیت است و چون که ائتلاف در میان جمعی صورت نیندد مگر بحفظ حدود و حفظ حدود هر گز حاصل نشود مگر بدین ملکه شریفه و این سجه است که انسان را باداب حسنه مزین میسازد و از افعال شنیعه حیوانات دور مینماید و بتعدیل و تقویم حرکات و سکونات دعوت میکند و بدو انسان از سائر حیوانات امتیاز یافتن پا از دایره بهیمنیت ۲ بیرون مینهد و این آن یگانه خلقیست که حث ۳ بر همسری ارباب فضائل میکند و از نقیص منعی مینماید و نمی گذارد انسان ها را که بجهل و نادانی و دنائت و سفلگی راضی شوند و این همان خله ۴ است که تحقیق و پایداری امانت و صداقت بدون او ممکن نشود و این نخستین و صفیست که معلم و مرابی و ناصح بدستیاری آن بیگوارم اخلاق و فضائل صوریه و معنویه و عرف ظاهری و باطنی دعوت می کند ایا ملاحظه نمی کنی هر گاه استاد خواهد که شاکرد خود را بفضیلتی بخواند او را مخاطب ساخته میگوید شرم و حیا نمی کنی از این که قرین تو در فضیلت از تو پیشی گرفته است و اگر این خصلت نمیشد نه توبیخ و اثری

اصفت ۲ حیوانی ۳ برانگیختن ۴ دوست

بود و نه تشنیم اثمیری و نه دعوت را فایده ئی پس معلوم شد که این سنجیه اصل همه خوبی ها و اساس همه فضائل و موجب همه ترقیات بوده است و می باشد فکر کن اگر این صفت در قومی نباشد چه قدر خیانت و دروغگوئی در میان احاد آن فاش خواهد شد و چه اندازه افعال رذیله شنیعه و اعمال بشعه ا قبیحه جھرا از آن ها سر خواهد زد و چه مقدار سقله گئی و ذنات و ندالت ۲ و شر است ۳ احلاق ایشان را فرا خواهد گرفت و چگونه حیوانیت و بهیمنیت بر آنها غلبه خواهد کرد

دومی امانت است و معلوم است هر شخصی را که بقاء نوع انسانی وزیست آن در این عالم موقوف بر معاملات و مبادله اعمال است و روح و جان معاملات و مبادله اعمال امانت است و چون امانت در میانه نباشد معاملات از هم گسیخته و رشته مبادله اعمال بریده خواهد گردید و در وقتیکه نظام معاملات پاره پاره شود هرگز انسن را درین جهان بقاء وزیست ممکن نباشد و نیز رفاهیت و آسایش امم و شعوب و انتظام معیشت آنها صورت وقوع نمی پذیرد مگر بیک نوعی از انواع حکومتات چه حکومت جمهوریہ بوده باشد و چه حکومت مشروطه

۱ بدوزشت ۲ فرومایگی ۳ تندى

و چه حکومت مطلقه و حکومت بجمیع انواعش
مشکل و متحقق نمیگردد و پایدار نمی شود
مگر بجماعتی که بصفته حراس ۱ متصف شده در
حدود بلاد منع تعدیات اجانب را نمایند و در
داخل مملکت در قلم و قمع قتالین و قدکین ۲ و
قطع طریق و سراق ۳ کوشند و بگروهی که به
شریعت دانا بوده باشند و قوانین و نظامات دول
و امم را بدانند و بر منصف حکم و قضا از
برای فصل دعاوی حقوقیه و خبائیه نشسته رفع
خصومات را نمایند و اشخاصیکه ضرائب و
جبایات ۴ را بر وفق قانون حکومت از عموم اهالی
جمع نموده در خزانه حکومت که فی الحقیقه خزینه
عموم رعایاست حفظ نمایند و بکسانیکه آن
اموال مدخره ۵ را بر سبیل اقتصاد در منافع
عمومیه اهالی چون بنای مدارس و مکاتب و
انشاء قناطر ۶ و طرق و بنیاد دارالشفاهای صرف
کنند و معاشات مستخدمین ملت را چه حراس
بوده باشند و چه قضات و چه غیر آنها چنانچه
مقرر است برسانند و ادا کردن این جماعتهای
چهار گانه که ارکان اربعه حکومتها میباشند
خدمتهای خود را بنوعی که افساد بر اساس
حکومت راه نیابد موقوف است بر خصلت امانت

۱ نگهبانان ۲ خونریزان ۳ دزدان ۴ مالیات
۵ ذخیره شده ۶ پلها

و اگر امانت در آنها نباشد راحت و امنیت از
جمع آحاد رعیت منسلب گردیده حقوقها بالتام
باطل خواهد شد و فتنل و نهب فاش خواهد
گردید و راههای تجارت بسته و ابواب
فقر و فاقه بر روی اهالی کشود، و خزانه حکومت
حالی و طریق نجات برو بسته خواهد شد و البته
هر قومیکه بدین گونه حکومت خائنه غیر امینه
اداره شود یا بالمره مضمحل و یا بدست اجانب
اسیر افتاده مرارت عبودیت را که بدتر است
از مرارت اضمحلال و زوال خواهد چشید و
و همچنین ظاهر است که سلطه قومی بر سائر اقوام
و نفوذ کلمه آن هرگز صورت وقوع نخواهد
پذیرفت مگر آنکه آحاد آن قوم با یگدیگر
چنان متحد و ملتزم گردیده باشند که بمنزله شخص
واحد شمرده شوند و این گونه اتحاد بدون وصف
امانت از جمله محالاتست پس هویدا گردید که
خصلت امانت قوام بقاء انسان و مقوم اساس
حکومت است و راحت و امنیت بدون او
حاصل نشود و سلطه و عظمت و علو کلمه امم
بغیر او صورت نیندد و روح و جسد عدالت همین
سجیه است و بس تبصر نما اگر امتی را این صفت
نباشد چه مصائب و بلایا و آفات آحاد ان را
فرا خواهد گرفت و چسان فقر و فاقه و بیچارگی
ایشانرا احاطه خواهد کرد و عاقبت چگونه

مضمحل و نابود خواهد شد
 سیمی از آن اوصاف صداقت و
 راستی است نوشیده نماند که حاجات انسانی
 بسیار و ضرورات معیشت آن بیشمار است و
 اشیائی که بدانها رفع حاجت های خود
 را می نمایند و چیزهایی که بواسطه آنها
 ضرورات خویش را دفع میسازد هر یکی در
 جهتی در زیر برده خفا خزیده و هر واحدی
 در ناحیه در پس حجاب مشغوری انزوا گرفته
 و با بدامن بی نام و شانی کشیده است و
 همچنین مخفی نباشد که هزارها مصائب و
 هزارها بلاها و هزارها ررایا و هزارها آفات
 در هر زاویتی از زوایای عالم کمین گرفته و
 نیر جان گاه بقصد هلاک انسان در کمان
 ادوار و حرکات زمانه نهاده است و انسان را
 باغات این حواس حمسه ضعیفه خود هر کز
 میسر نشود که بر جمیع موارد و منافع مطلع
 گشته دفاع ضرورات خویش را نماید و با آنکه
 بر کمین گاههای بلاها آگاهی یافته درصیانت
 وجود خویش تن کوشد

لهذا هر انسانی از برای جلب منافع
 و رفع مضار محتاجست باستعانت از مشاعر سائر
 مشارکین در نوع و طلب هدایت نمودن از
 آن هلم تا آنکه بسبب رهبری و دلالت ایشان

بقدر امکان از بعضی گزندها رسد. مقداری از لوازم معیشت خویش را بدست آورد و این استعانت هر گز مفید نخواهد افتاد مگر آنرا که دارای صفت صداقت است زیرا آن که کاذب فریب را بعید و بعید را فریب وانموده نافع را بصورت مضر و مضر را بصورت نافع جلوه خواهد داد پس صفت صداقت رکن رکین پایداری نوع انسانیست و حتل مدین هبث اجتماعه شعوبست و هیچ اجتماعی بدون آن صورت نگیرد چه اجتماع منزلی بود، باشد و چه اجتماع مدنی خوش کن اگر گروهی را صداقت نباشد حقد رشتقا و بد بختی ایشانرا دست خواهد داد و حکومه سلسله انبظام آن ها گسیخته خواهد شد و جهان دنیائی مبدلی خواهند گردید

و این منکران الوهیت یعنی بیچریها در هر زمان که پیدا شدند و در هر امت که ظهور نمودند مقصود اصلی و مراد حقیقی ایشان این بود که بواسطه مبادی فاسده و اصول باطله خود آن قصر ممدس الشکل سعادت ایسانیه را که عبارت از آن عقائد نله شریفه و آن خصائل حلیه سه گانه بوده باشد از بیخ بر اندازند و درهای شقاوت و بد بختی را بروی این بیچاره انسان بگشایند و از عرش مدیثش فرود آورده

بر خاک مذلت و حنیت و حیوانیتش بسازد زیرا که بناء تعلیمات خود را اولاً برین نهادند که جمیع ادیان باطل و از جمله واهیات و جعلیات انسانهاست پس نشاید ملتی را بواسطه دین و کیش از برای خویش شرافت و حقیقی بر سایر ملل ابدت کنند پس از این تعلیم فاسد که موجب فنور هم و سبب بطاء در حرکات انسانیست بسوی معالی حیوانی که بیش گذارش یافت و گفتند که انسان چون دیگر حیوانات است و او را منزلتی بر بهائم نیست بلکه خلقة و فطره از غالب آنها خسیس تر و ست تر میشود و بدین قول در های حیوانیت را بروی انسان ها کشودند و ارتکاب افعال بیجه و اعمال بعه را بر مردمان سهل و آسان کردند و عیب درندگی و افترا س [۱] را بر داشتند و سپس ابن بیان کردند که بفر از این حیات زندگانی دیگری نیست و انسان خون نباتیست که در ربیع بروید و در تابستان خشک شده بخاک عود کند و سعید آن شخص است که بدین دادر دنیا ملاذ (۲) و مشتهیات بهیمه او را دست یاب گردد و بسبب این رای باطل بازار غدر و خیانت و تزویر و اختلاس (۳) رواج دادند و انسانها را بر ذائل و خائث دعوت نمودند و عقلها را از

سیر بسوی کمالات و کشف حقایق باز داشتند و چون این طاعون ها و ونا های عالم انسانی یعنی نجریها دیدند که این تعلیمات فاسده در نفوس از باب حیا مؤثر نخواهد افتاد و هرگز خداوندان شرم با در دایره حیوانیت نخواهند گذاشت و بااحت و اشتراك در ماء كل و مكح راضی نخواهند شد از این جهت درازاله حیا کوشیدن گرفتند و گفته که صفت حیا از ضعف و نقص نفس است و اگر نفسی قوی و کامل بوده باشد هرگز او را شرم و حیا از هیچگونه عملی حاصل نخواهد شد پس اول واجب بر انسان آنست که در ازاله این صفت بکوشد تا آنکه بکمال نفسی فائز گردد و بدین دسیسه عقبات و موانع طریق حیوانیت را بر داشتند و سلوک سبیل بهیمنیت را که عبارت از اشتراك و اباحت بوده باشد بر نفوس آسان کردند پوشیده نمازند که موجب امانت و صداقت حقیقه دو امر است یکی اعتقاد بروز باز بسین و دیگری ملکه حیا و ظاهر گردید که از جمله ارکان تعلیمات این گروه نجریها رفع آن اعتقاد و ازاله آن ملکه است پس تاثیر تعلیمات ایشان در اشاعه خیانت و کذب بیشتر است از تاثیر قول کسیکه بنفس خیانت و کذب دعوت میکند زیرا آنکه چون موجب امانت و صداقت یعنی

آن اعتقاد شریف و آن صفت جلیله در نفس
بوده باشد هر وقت نوعی مقاومت با قول داعی ا
بخیانت و کذب خواهد کرد اگر چه مقاومت
با ضعف باشد و از این جهت در تاثیر قول او
اندکی ضعف حاصل شده گاه گاهی صاحب آن
عقیده و دارای آن صفت از خیانت و کذب
اجتناب خواهد نمود بخلاف آنکه اصل موجب
از لوح نفس سرد شده گردد چونکه در این
هنگام هیچ باع و داعی از برای اجتناب باقی
نخواهد ماند

علاوه برین چون این گروه بناء مذهب
خود را بر اباحت و اشتراك گذاشته اند و
چیم مشتهیات را حق مشاع ندانسته اند و اختصاص و
امتیاز را اعتصاب انگاشته اند چنانکه ذکر خواهد شد
دیگر محلی و جائی از برای نسبت خیانت باقی
نخواهد ماند بجهت آنکه اگر شخصی از برای
استحصان حق مشاع خود حیا را اختیار کند
آن خیانت نخواهد بود و همچنین اگر دروغی را وسیله
سازد قبیح شمرده نمیشود

پس معلوم شد که تعلیمات این گروه
موجب همه خیانت ها و دروغ ها است و سبب
همه شرور و رذائل و دنیاها (۲) و خباثت
است

و لا محاله اگر این گونه امور در
 امنی و شگرتی مضمحل و نا بود خواهد گردید
 و از آن حه کفتم بجوبی ظاهر شد که این
 طایفه حکوم سب هلاک و دمار [۱] امم و فئائل
 و شعوب میگردیدند و ایلان می خواهم بگویم که
 این گروه بزرگترین دشمنان اسان بوده و
 هستند و برعم (۲) اصلاح که درخیله مالیحوانیای
 ایشان مرسوم شده است میخواستند و اکنون
 هم براند که آتش سادی افر و خته خانمان
 این نوع بیچاره را سوخته اسم او را از اوج
 وجود بر اندازند چون که هر کسی را هویداست
 که بقاء افراد اسان در این جهان از روی
 ضرورت موقوف است بر صلابت و حرف چندی
 که در شرف و حست و سهولت و دشواری
 متفاوت میباشد و غایت بغیه (۳) و نهایت
 مقصود این جماعت این است که همه اسان ها
 در جمیع منسیات و ملاذ مشرک شده اختصاص
 و امنیاز از میانه برداشته شود و هیچکس را
 افرونی و بر بری در هیچ چیز بر دیگری نباشد
 و همگی در نهایت تساوی با هم بسر برند
 و چون چنین شود البته هر شخصی از ارتکاب
 اعمال شاقه خسیسه سر باز زده امر معیشت
 مختل و دولاب [۴] معاملات و مبادله د و ر

۱ تباہ شدن ۲ بگمان ۳ مقصود ۴ چرخ

اعمال از حرکت بار خواهد ایستد و عاصفه الامر
این نوع ضعیف روی بادهی هلاک آورد و
کلیه زائل خواهد شد بلی نتیجه اصلاح ارباب
ما بیخوارا بیش ازین نخواهد بود و اگر
فرض محال کنیم که تعیش انسان بدین ضریقه
شنیعه ممکن باشد

باید دانست که بلا شک جمیع محاسن و
زیستها و نجمات او بر باد فنا رفته همه کمالات
ظاهره و باطنیه و ترفیات صوریه و معنویه و
علوم و معارف و صوابش بیست و نابود خواهد
گردید و کرسی مجدد سرفش سر دکون کسبه
در بادیه وحشیت خون صائر حیوانات هزار
الام و اسقام در غایت خوف و بیم بسر خواهد
پرد بجهت آن که علت حقیقه مزایای انسان
حب اختصاص و امتیاز است و خون اختصاص و
امتیاز برداشته شود نفسها از حرکت بسوی
معالی باز ایستاده و عقلها در اکتناه حقایق
اشیاء و استکشاف دقائق امور تهاون ورزیده
انسانها چون بهائم دشتی در این جهان
زندگانی خواهند کرد اگر ممکن باشد و لکن
هیئات مہیات

معلوم باد که نیچہا طرق چندی را
از برای نشر تعلیمات مفسدانه خویشتن اختیار
کردند چنانکہ در وقت امنیت و بیخونی همه مبادی

و مقاصد خود را بغایت تصریح و نهایت بیان
بعالم آشکارا نمودند و در زمان بیم و خوف
تدریجاً واجب شمرده طریق اشاره و کتابة و
رمز را بقم تدلیس پیمودند

و گاهی بیکیبار در هدم (۱)
ارکان سته آن قصر نیک بخنی انسان
کوشیدند

و هنگامی بر حسب مقتضای حال
بعضی از ان ارکان را محط ۲ نظر تعلیمات
باطنه قرار داده در ویرانی آن جد بلیغ خود
را بکار بردند

و وقتی بموجب ضرورت بنفیی ملزومات
و نوازمیکه نفی آنها مستلزم نفی ان ارکان میشود
پرداختند و زمانی بانکار صانع و ابصار عقاد و اب و عقاب
اکفا کردند چون دانستند که زوال این دو اعتد
لا محاله منتج جمیع مقاصد مغزیه ایشان خواهد گردید
و ابانی [۳] از ذکا مادی دم در کشیده و بتزویق
(۴) و تزئین و تحسین اصل مقصد که اباحت و
اشترک همه در همه باشد اشتغال ورزید و گاه
گاهی هم بجهت دفع معارضین اصول فاسده
خود راه اغنیال ۵ بیش گرفته خون هزار ها
بیگناهان را بدسیسه ها و حیلها ریختند

۱ حرای ۲ منزل و در اینجا بطور مجاز استعمال
شده ۳ وقتی ۴ زینت کردن ۵ فتنه انگیختن

بالجمله چون تعلیمات ایشان در امتی از امم ظاهر میشد جماعتی از ارباب نفوس شریره را ، که غایت مقصودشان استحصال شهوات بهیمیه بود چه از راه حق و چه از راه باطل ، آن تعلیمات پسند افتاده بدون ملاحظه نتایج و عواقب بدان آراء فاسده خورسند و داساد گردیده در ترویج و اساعه آنها کوششها می نمودند و جماعتی دیگر اگر چه بدان اقوال نمیکرویدند و اعتقاد نمیکردند مم ذلك از مضار و مفسد آنها محفوظ و مصون نمانده در ارکان عقائد نافعه و اساس صفات مفیده آنها هم خلل و فساد و تباهی راه مییافت بجهت آنکه غالب مردم در عقاید و اخلاق خویشان ره سپر تقلید ، عادت میباشند و از برای ترغیر (۱) ارکان تقلید و عادت ادنی شبهه اول تشکیکی کاهست ابتدا فساد اخلاق عموم افراد آن امت را فرا گرفته کذب و غدر و حيله بازي و خیانت در آنها شایع میگردد و پرده حیا بر داسته شده افعال ناشسته بمقام انسانی جهرا [۲] از ایشان بظهور می پیوست و چون بسبب آن تعلیمات فاسده هر یکی را چنان گمان می شد که بغیر ارباب حیات حیات دیگری نیست وصف اکثت برو غلبه میگردد

۱ مضطرب و متحرك شدن ۲ آشکارا

ووصف اکیستی عاوتست از محبت ذات بدرجه نیکه
اگر منفعت حزیه صاحب آن صفت بر مستوجب
و ضرر کل عالم گردد دست از آن منفعت دارد
بضرر همه جهانیان رضا در دهد و این صفت
شخصیه خود را در منافع عامه بقدیم نموده امت
و قوم خویش را بابخس (۱) ایمان بفرو شد
باک، رفته رفته بجهت این حیات دنیته حمانت و
خوف رو مسئولی کسه از برای زندگی
خویش بندالت و سفالگی و عبودیت و خواری اصی
و خورسند شود

و در وقتی که احوال احاد امت بدین
پایه مرسد رشنه اختیام ۲ و اثتلاف گسیختن و
وحدت جنسیت منعدم گشتن و هوه حافظه و علت
مبقیه زایل گردید عرش مجد و عمر و شرف آن
سر بگون میگشت

این است تفصیل آن امیکه بعد از عز
و شرف بواسطه تعلیمات نبحریها یعنی مادین بدل
و مسکت مزلأ شد

و این است شرح طرق تعلیمات مادین
یعنی نبحریها

گرک یعنی یونانیها فومی بودند قلیل العدد
و واسطه آن عقاید حلیه بلنه خصوصاً اعتقاد
بدینیکه قوم ایشان اشرف از جمیع امم عالمست

۱ نازلترین قیمةها ۲ خو گرفتن

و بجهت آن صفات شریف سه کاه و بره
 صفت عار و نمکی که عین حیا و با آنکه او را
 نتیجه اوست بعد از رواج بازار علوم و معارف
 سالهای دراز در مقابل سلطنت فارسیه که از
 نواحی کاشغر، ضواچی، اسپایول ممد بود
 استادگی کردند و از خوف ذل و بدکمی که شریف
 را ساید و خداید عار و بیک از آنجا نماینده ای مردارگی
 فرستید تا آنکه آخر الامر آن سلطنت عطیه
 فارسیه را زیر و زیر کینه دست بطاول
 پهلوسمان دراز نمودند و صفت اموات در آنها
 بدرجه رسیده بود که مرگ را بر خیانت ترجیح
 میدادند چنانکه موسورکایس در وییکه
 اریکزرکس او را امر کرد که عساکر فارس
 را گرفته متوجه فیج یوتان کردند زهر خورده
 خود را کشت و راسی نمود که نامت و رسوم
 خود خیانت نماید تا وجود اییکه بونایان او
 را بعد از خدمت نمایان و غلبه بر فارس نفی کرده
 بودند و او ناچار شده بدو پناه برده بود بناریخ
 یونان رجوع شود

و چون اپیکور [ایپور] بانورلیسم و
 اپیکورینها (یعنی ایپورینها) در یونان باسم
 حکیم ظاهر شدند و ایشان پس از انکار
 آلهیت که اس اساس همه فسادها و مایه همه شرور

و خرابیهاست چنانکه فیما بعد بیان خواهد شد
گفتند که، انسان بسبب خود پستی و عجب و
غرور چنین گمان میکند که عالم بسپاه از بای
وجود ناقص او خلق شده است و او اشرف همه
مخلوقات و علت غائیه جمیع مکونات است بواسطه
حرص و طعم و خویشن خواهی بلکه بواسطه جنون
که بر او مستولی شده است چنین اندیشه مینماید
که او را جهانیت نورانی و عالمی است جاودانی
که پس از رحلت از دار دنیا بدان عالم
مقدس منتقل شده بی شایه عیب و نقص بگمان
سعادت فائر خواهد - کردیم لهذا خود را بر
حلاف نیچر یعنی طبیعت نمود و سلاسل بسیاری
مقید ساخته و بمساق و کلفهای بیشماري مکلف
نموده در های لذایذ طبیعی و حظوظ فطریه
را بروی خویشن بسته است و حال آنکه او
را در هیچ چیز بر هیچ حیوانی فضیلت و مزیتی
نبست بلکه بحسب فطرت و طبیعت از همه
حیوانات ناقص تر و پست تر است و آن صنایع
او را دست یاب شده و بدانها فخر مینماید همه
بنهچ تقلید از سایر حیوانات گرفته شده است
چنانکه نسج از ~~سنگوت~~ و یناء و عمارت از
نحل و انشاء ~~فطرت و طبیعت~~ ~~معم~~ [۱] از نمله
بیضاء ۲ واد خار مؤنه از مؤنه و موسیقی

از بلبل و هکذا پس باید این انسان مغرور
اند که حیات او چون حیات نباتات است و
بغیر از این جهان او را جهان دیگری نیست
و جز این زندگی دیگری نمی باشد پس
بعثت خود را در مساق و اتعاب بیندازد و بار
گران تکالیف را بیهوده بر دوش خویش نهد
و خلاف نابور خود را از اصناف لذات و
انواع حظوظ محروم نسازد بلکه بهر نوع که
او را ممکن شود و بهر طور که میسر گردد
صیب خویش را از ملاذ این جهان بردارد
و بافسانه‌های حلال و حرام و لایق و سزاوار
و سایر امور جعلیه ایگه مردم خود را مقید
ساخته اند گوش ندهد و دل نبندد و چون
دیدند که تعلیمات ایشان با تمکن ~~در~~ حیات
در نفوس بی فایده خولهد افتاد در ازاله آن
خصالت جلیله آغاز کرده گفتند که حیا و شرم
از ضعف نفس است و هر انسان را لازم است
که در ازاله آن سعی نماید و قید عادات را
پشکند تا آنکه وادر گردد بر ارتکاب جمیع
افعالیکه مردم آنها را قبیح می‌شمارند و نفس او
از آشکارا ساختن آن اعمال منائر و منفعل نشود
و عاقبة الامر این ایقوریها برده شرم را دریده
و آبروی انسانی را برده هر جا که مائده
میدیدند خواه و ناخواه خود را بدو می‌رسانیدند

حتی در بسیاری از اوفات اصحاب موافق این حکمهای نو برآمده را سک خطاب کرده باستخوانها زده مدرانند مع ذلک این سکهای انسان صورت مریدغ نمی شدند و الحال مشاع بین الکل ندا کرده از هر طرف جاه می نمود

و این یکی از آن اسباب است که آنها مسرور شدند المییس (۱) و تعلیمات فاسده این بجزرینای بولان یعنی کابین خون بمزور زمان در نفوس و عقول بونایها تپیر کرد خردها روی ببلادت ا آورد و بازار علم و حکمت ککاسد سند و اخلاقها فسد کردید و شرف نفس ان قوم بذالت و لوم و امانت ایشان بخیات و جا و سک آنها بوفاحت و سفلیگی و شجاعت آنها بجهانت و محبت جنس و وطن آنها به محت شخصیه مددل شد

و بالجمله جیم ارکان سده قصر سعادت آنها و همه اساسهای انسانیت ایسان منهدم کردید و لهندا سلطنت و عرت ایشان برباد رفته بدسهروما یعنی جنس لاتین اسیر افادند

(۱) سبب این بسمیه منابعت این گروه و از دیوژن کلبی است چنانکه سابق شر حداد و دیوژن چون همیشه سگی همراه داشت کلبی خوانده میشد ۲ حماقت

و سالهایی دراز از شامت آن تعلیمات
فاسده در قید عبودیت بسر بردند بعد از اینکه
در يك جزه از زلمات درین عالم حاکم بد
معارض شمرده می شدند

فارس قومی بودند که در ن اصول
سعادت بدرجه اعلی رسیده بودند و خویش
را چنان شریف میدانستند که کمان میگرداند
ارباب سعادت از امم اجنبیه آن امت ابست که
در حمایت آنها بوده و یا بقرب جوار ممالک
ایشان شرفیابی حاصل کرده باشد

و امانت و صداقت اول تعلیمات دنییه آن
قوم بود حتی اگر محتاج میشدند اقدام بروام نمیکردند از
خوف آنکه مبادا اذیت شده دروغی از آنها سرزند
و بسبب این عقید و خصائل عز و رفعت و
بسطت ملک آنها بایهائی ارتقا کرده بود که
بیان آن را شهنامه می باید فرسیس پلنرمان «
مورخ میگوید پادشاهی فارس در زمان دارای
اکبر عبارت از بیست و یک والی نشین بود و
یکی از آن والی سنین ها مصر و سواحلی
بحر قازم و بلوچستان و سند بود

و اگر زمانی در سلطنت آنها فوری بهم
میرسید از تیرائی ان اصول صحیحه در اندک
زمانی ان را مدارک نموده باز بعدت اولی و
سلطه عظمای خود رجوع میکردند تا آنکه در

زمان غباد مزك نیچری یعنی طبیعی بلباس رافع
جور و دافع ظلم ظهور کرد

و بیک تعلیم خود جمیع آن اسامی نیک
بختی قوم فارس را کسده بیاد فنا داد زیرا
انده گفت آن قوانین و حدود و اداییکه اسانها
وضع کرده اند همه موجب جور و همه سبب ظلم
و نامی بر باطل است

و شریعت مقدسه نیچر یعنی طبیعت تا
اکثرین منسوخ شده در حیوانات و بهائم
مصون و محفوظ مانده است و کدام عقل و کدام
دانش بایه نیچر مبدون نیچر همه ماکولات و مشروبات
و منکوحات را در میانه جمیع اکالین و شاربین
حق مشاع قرار داده است پس چرا باید که
انسان بجهت جعلیات و همیه که آنها را قوانین و
آداب می نامد از مادر و دختر و خواهر
خود محزوم مانده دیگران از آنها تمتع
بگیرند

و چه معنی دارد که شخصی اموال مشاع
را در تحت تصرف آورده دعوی ملکیت نماید
و یا آنکه زنی را بیجایه نکاح در آورده
سائرین را از آن منع کند و چه حقانیت است
در قانونیکه غاصبین اموال مشاع را اصحاب
حقوق می شمارد و آن بیچاره را که بجایه تمتع
از حق خود میگیرد غاصب و خائن مینامد

لهذا بر هر کس واجب است که غل ضالمانه
فوازین و آداب و شرایم عقل ناقص انسانی را
از کردن بر آورده بمقتضای شریعت متدسه
نیچر حقوق خود را در اموال و رنان سهر
نوع که بتواند استحصال نماید و غصبین را
جبرا و قسرا از فعل نا شایسته غضب و جور باز
دارد و چون این تعلیمات باطله در قوم فارس
شیوع یافت حیا از میانه بر حاست و غدر و
خیانت فاش گردید و اندالت و سفلیکی شیوع
گرفت و صفات بهیمیه غلبه نمود و طبایر آنها
بالکلیه فسد شد

و انوشیروان اگر چه مزدک و بعضی
از یروان او را کشت و لکن قادر بر
قلع و قمع این تعلیمات فاسده نگردید و بدین
جهت این قوم نتوانستند که یک حمله عرب را
تحمل نمایند و حال آنکه قرین و همسر آنها
که عبارت از روم بود میباشد قرون متعدده باعربها
در مجادله و محاربه بودند

مسلمانان امتی بودند که بواسطه دیانت
الهیة حقّه و بسبب شریعت سماویّه صدقه خود
انقدر عقاید جلیله و خصائل جلیله احاد آن امت
را حاصل شده بود و انقدر اساس آن ارکان
سته در آنها استوار گردیده بود که در یک
قرن یعنی صد سال از نتایج آن عقاید و سجایا

از جمال الهی تا سوره جین در بحث تصرف
در آوردند و دماغ اکاسره و فیاصره را
بخاک مذات مالیدند. با آنکه شرذمه قلبی
پیش نبودند و اخلاق فاضله آنها بدرجه رسیده
بود که معاصمیس آن اخلاق در اندک زمانی
فریب صد ملیون غیر مسلم را بکبش خویش جذب
نمودند. با وجود آنکه آنها را تحقیر کرده بودند
در جزیه زهیده ۱ و اسلام

و همین گونه غلبه و عز این امت شریفه
را بود تا آنکه در قرن چهارم هجری
یعنی طبعین نام باطنیه و صاحب السر در
مصر آشکارا شدند و زبانه ۲ خود را در
جمیع اطراف و اکناف بلاد مسلمانان خصوصاً
در ایران مدشر کردند

و چون این نیچریها اصحاب داطن دیدند
که نور شریعت محمدیه صلی الله علیه و آله و سلم
جمیع مسلمانان را منور گردانیده و علمهای دیانت
مصطفویه با کمال علم و سعده فضل و نهایت تیقت
۳ در حرارت این دین منین و صیانت عقاید
و اخلاق مسلمین می‌گوشند لهذا از برای نشر
آراء فاسده خود طریق تدلیس و تدریج را
پیش گرفتند و اساس تعلیم خویشان را برین
قرار دادند که اولاً تشکیک کنند مسلمانان را

۱ کم و مختصر ۲ مامورین زبینه ۳ بیداری

در عقاید خود و پس از تثبیت شك در قلوب
عهد و پیمان از ایشان بگیرند و سپس عهد و
پیمان ایشان را بنظر مرشد کامل خود
برسانند

و گفتند بر معلم این تعلیمات لازم
است که علی الدوام بارو ساء دین اسلام بنهج
تدبیس رفتار نماید و واجب است او را که
قادر بر تائیس مطالب خود بوده باشد و چون
کسی را بدام مرشد کل می انداختند اول
چیزیکه او را تعلیم میکرد این بود که اعمال
ظاهریه از برای آن اشخاصی است که بحق
نرسیده اند و حق عمارت از مرشد و راهبر کامل
است و چون تو بحق رسیدی اکنون ترا
باید که خود را از این اعمال ظاهریه بدزیه
خلع نمائی

و بعد از زمانی او را میگفت که جمیع
تکالیف ظاهریه و باطنیه و همه اعتقادات و
قیود از برای ناقصین است که منزلت بیمارانند
و چون تو کامل گشتی لازم است که همه این
قیودات ظاهره و باطنه را از خود سلخ کرده
قدم در دایره واسعه اباحت نهی چه حلال و چه
حرام و چه امانت و چه خیانت و چه صدق و چه
کذب و چه فضائل و چه رذائل و پس از
تثبیت اباحت در نفوس تا بمین خود بجهت آنکار *

الوهیت و اثبات مذهب نیچری همیشه دیگر بکار
برده میگفت اگر خدا موجود باشد بموجودات
شبیبه خواهد شد اگر معدوم باشد معانات معدومات
خواهد گردید و خدا متزدد است از هر گونه
شبیبه پس خدا نه موجود است و نه معدوم
یعنی باسم اقرار کن و مسمی را انکار نما
و مدت زمانی این گمراهی اهل باطن
بطریق خفیه بواسطه این تعلیمات در فساد
اخلاق مسلمانان میآوردید تا آنکه علمای دین و سایر رؤسا
مسلمین بر این امر مطلع شده در حدود معارضه
بر آمدند و چون آنها کثرت معارضین را
دیدند از برای نشر آراء ائمه خود خون
هزارها از علماء و صلحاء و امراء امت محمدیه را
اغتیالا ربختند

و بعضی از آنها این عقاید فاسده مضره
را فرصت یافته بر روی منبر انبوت چهارا
بعالم ظاهر ساخته گفت که در وقت قیام قیامت
هیچگونه تکلیفی نه ظاهری و نه باطنی با خلق
نبی باشد و قیامت عبارت است از قیام قائم
حق و منم قائم حق پس از این هر که هر چه
خواهد بکند که تکلیف بر خاسته شده است
یعنی دوهای انسانیت بسته شده ابواب حیوانیت باز
گردید

و بالجمله این نیچریها اهل باطن و خداودان

تاویل یعنی ناتور الیسمها قرون سابقه مسلمانان بحیله
امال خلق را بحمیم نقائص و رزائلی که بر
انرازه امم و ملل است دعوت نمودند و به
دیسه تزییه جعلی خویش اعتقاد الوهیت را
که ابا س همه سعادات از آنها ست در این
دار دنیا از الواج عقول سرزدند و بمرور زمان
اخلاق امت محمدیه را شرقا و غربا فاسد
کردند و در ارکان عقاید و سجایای بسندیده
ان امت شریفه تزعزع انداختند تا آنکه
شجاعت و بسالت آنها بخوف و جدانت و اهانت
و صداقت آنها بحیانت و دروغگوئی و محبت
اسلام آنها به محبت شخصیه بیهیمیه مبدل گردید
و از ان بود که جماعتی از صعالمیک افرنگ در
در فرن حامس باراصی شامیه هجوم کرده صدها
شهرها و قریه ها را حراب نمودند و خون
هزارها را رابگان ریختند و ما قریب دو صد
سال مسلمانان از دفع آن صعالمیک عاجز ماندند
و حال آنکه پیش از آن فساد اخلاق و تباهی
عقاید قوم فرنگ را در ممالک خود از دست
مسلمانان راحت و آرام نبود

و همچنین گروهی از اوباش تاتار و
ترك و مغول با چنگیز خان آمده غالب شهرهای
محمدیان را ویران ساخته خون ملیون ها را

اصعلون دزد و درویش

بر خاک ریختند و مسلمانان را اینقدر قوه نشد که این بلیه را از خود دور سازند با وجود اینکه در اول اسلام با قتل عدد تا سوره چین جولان گاه اسب مسلمان ها بود و آن همه ذل و حقارت و خرابی و ویرانی از برای مسلمانان حاصل نشد مگر از خیانت و دروغگوئی و خیانت و گران جانی و ضعف و سستی که آثار آن تعلیمات فاسده بود

و چون آداب و اخلاق دینان محمدیه از غالب نفوس مسلمانان بالمره زائل نشده بود لهذا بهزار کوشش بعد از سالهای دراز اراضی شامیه را از دست فرنگ گرفته چنگیزیان را بشرف اسلام مشرف کردند و لکن نتوانستند که آن ضعف را با لکلیه زائبا سازند و آن سلطه و فوٹ خود را اعاده نمایند زیرا آنکس آن سلطه نتیجه آن عقاید حقه و ان خصال پسندیده بود و بعد از تطریق (۲) فساد اعاده آنها متعسر گردید

و ازین است که ارباب تاریخ ابتداء انحطاط سلطه مسلمانان را معاربه صلیب میگیرند و چنان لائق بود که آغاز ضعف مسلمانان و تفرق کلمه آنها را از شروع ان تعلیمات فاسده و اراء باطله بگیرند

مخفی نماند بایهائی که در این زمان اخیر
 در ایران یافت شدند و هزارها خون عباد الله را
 بنا حق ریختند کوچک اندامی همان نیچریهای
 الموت و جلیله ها یعنی کجکول بر دارهای همان
 ظیبعین کرد کوه میبایند و تعلیمات آنها نمونه تعلیمات
 باطنیه است پس باید منظر شد کفیی ما بعد از
 های دیگر از اقوال آنها در امت ایران
 یافت خواهد شد

امت فرانسویه آن گمانه امنی بود که بواسطه
 ان اسهای شش گانه سعادت در قطعه یوروش
 بعد از رومابین رفیع علم علم و دانش و کار دانی
 نموده موجب نمون همه امم فرنک گردید و بسبب
 ان اصول جلیله در غالب اوقات در جمع بلاد
 مغریه صاحب کلمه نافذه شد با اینکه در قرن
 هجدهم از میلاد مسیح ولتر و راسو باسم رافع
 الخرافات و منور العقول ظهور کردند و این
 دو شخص قبرا پیلور (ایتور) کلسی را
 نبش کرده عظام باله بتور الیسمی را احیاء
 نمودند و تکالیف را بر انداختند و تخم اباحت
 و اشتدک را کاشتند و آداب و رسوم را خرافات
 انگاشتند و ادیان را اختراعات انسان ناقص
 العقل پنداشتند و جهرا بانکار الوهیت و تشنیم
 انبیاء برداختند حتی ولتر چندین کتاب در
 تخطئه و مخربه و تشنیم و ذم انبیا تصنیف کرد

و این اقوال باطله در نفوس فرانسویها تأثیر کرده بیگبارکی دیانت عیسویه را ترک نمودند .

و در هی شریعت مقدسه نیچر یعنی اباحت را بروی خود گشودند حتی در روزی از روزها دختری را آورده در محراب کتیسه گذارده زعیم ۱ ان قوم را در داد که ایها الناس پس از این از رعد و برق مترسید و چنین گمان مکنید که اینها از طرف اله سماء برای تهدید شما ظاهر شده است بلکه ندانید که همه اینها اثار طبیعت است یعنی ناطور و غیر از ناتور اثر دیگری در عالم وجود نیست پس دیگر پرستش اوهام را منمائید و از روی کمن خدائی برای خود اختراع مکنید و اگر خواهش ان دارید که چیز را عبادت و پرستش نمائید اینک مد موازل در محراب چرن دمیه ۲ ایستاده است

و تعلیمات فاسده نیچریه این دو شخص اولاً موجب ثوره مشهوره فرانسویه کردید و ثانیاً سبب ان شد که فساد اخلاق و تفرق کله و اختلاف مشارب احاد ان امت را فرا گرفت تا انکه رفته رفته هر طایفه از اصحاب آراء مختلفه و مشارب متبائنه بخود

۱ رئیس ۲ دمیه بیکر را میگویند که از عاج سازند

مشغول گردیده باستحصان مقاصد و مقاصد آنرا و کسب آن
گرفت و از منافع آن اجتناب کرد و از آن سبب
نفرذ خارجه ایان خود در فرود آمدن آن باشد
و چه در اثر آن در آن آرد و در آن
و ناپایان اولی اگر در آن در آن
را اتحاد نمود و اینها را در آن
بروت و اینها را در آن
پایان آن در آن
زیاده که در آن
رسید بلکه آن را در آن
طایفه سوسبالیست یابی را در آن
شد و ضرر و خسارت این گروه بر فرانسائیکتر از
ضرر و خسارت جرمنی نبود (بنا بر اخبار حرب فرانسای
شود) زیرا که ارباب آن عقاید حسنه و سجاوی
پسندیده تدارک این امر را نیگندند این قوم
برای اجرای مقاصد بطاله خود فرانسای در روز
کرده باحاک برابر میساختند
پوشیده نما ناد که امت عثمانیه بسبب ظهور
این عقیده فاسده نیچریان در بعضی از اء و
عضاء آن بن حالت مجزئه اذکار و حتی آن فرقه
های مسکری که در این محاربه اخیره خیانت کرده
باشت خرابی و تباهی گردیدند همان ها بودند که
بطریق نیچری قدم بن زدند و خود را اصحاب
افکار جدید می شمردند یعنی بسبب تعلیم نیچری

چنان که آن میگردند که انسان چون سایر حیوانات است و این احلاق و سجایا ئیکه از برای خود فضیلت میداند همه خلاف ناتور و از فصوص عقل است و باید هر شخص آنقدر که بتواند و بهر زامی که او را ممکن شود لذات و شهوات حیوانیه را از برای خود اسنحصال کند و بخرافات قیودات و بواهیت جعلیات انسا نهایی بی عقل خویشتن را از ملاذ محروم سازد

و چون انسان فائی میشود چه شرف چه حیاء و امانت و صداقت کدام است و لهذا ارباب جلیله سفاگی را قبول کرده بقیمت ذهیده خانه شرف چندین سال عثمانیان را بر باد دادند

سوسیا لیست و کو و مونیست و نهلیست یعنی اجتماعین و اشتراکین و عدمیین هر سه طایفه ره سپر این طریقه میباشد و خود را باسم محب الفقراء و الضعفاء و المساکین ظاهر ساخته اند و هر یک از این طوائف تلبه اگر چه صورتی مطلب خود را بنوعی تقریر میکند ولیکن غایت و نهایت مقصود آن ها اینست که جمیع امتیازات انسانی را برداشته چون مزدک همه را در همه شریک سازند

و بجهت اجراء این مقصد فاسد چه بسیار خون ریزیها کردند و چه فسادها و فتنه ها بر پا نمودند و چه در عمارات و قراعر آتش زدند و ایشان می گویند که جمیع مشتهیات و ملاذیکه در

روي این کره زمین است همه آن ها از فبوصاص
نا ثور یعنی طبیعت است پس شاید که شخصی را
اختصاصی بوده باشد بیکی از آن ملاذ بدون سارکین
او در اسانیت بلکه باید جمیع ملاذ و مشنهیات
حق مشاع بوده باشد در میانه همگی افراد انسانها
و میگویند بزو گترین سد و محکمترین ماسم ار
برای نشر شریعت مقدسه بچر یعنی اباحت و
اشدراك دیانت و سلطنت ها می باشد پس لار-
است که ایس ها را از اساس برانداخت و یاد
شاهان و رؤساء ادیان را بیست و نابرد ساخت
و اگر شخصی خود را بلذتی مخصوص ساخته و خویشتن
را بنعمتی و یا مزیتی ممتاز گرداند و مخالفت شریعت
مقدسه ناتو یعنی طبیعت نماید او را باید بدل رسانید
تا آنکه دیگران ار حکم آن شریعت مقدسه سر
نیچند و گردن گشی نکنند و این گروه سه گانه
از برای نشر افکار مفسدان خود هیچ دسیسه و
حیله نیافتند مگر آنکه انشاء مدارس ننوده و یا آنکه
در مکاتب و مدارس سائرین مدرس شده اندک اندک
افکار خود را در آذهان صافیه بچه ها جای دهند و
از این جهت بعضی بانساء مدارس پرداخته و
بعضی دیگر متفرق گردیده هر یکی در مدرسه
از مدارس بلادفرنگ معلم گردیده در اذاعه و اشاعه
خیالات باطله خویشتن کوشیدن گرفت و بدین وسیله
احزاب آنها بسیار شدند و در تمامی اقطار ممالک

دروب و ... گریه ... دردت کت روسیه
 و پل ... اگر ... مرچب
 انرا ... در ... شده
 چنانکه ... شروع
 از ادم ... جنور
 نازک ... از آن
 طراظی ... منی
 نوز ... که این است ... ای
 اما ... که به
 در ... تکلیل نوده
 آن از ... کت
 با ... در هم یک
 از مردمان و از آن است که اگر از یکی اده و منات
 سزائی ... جواب می گوید زن
 کمپانی و همچنین اگر از یکی از اولاد آن دن ها
 برسد ... که تو بچه چه کسی هستی باسیخ خواهد
 داد بچه جمعیت

و تاکنون لیبب شر و فساد آن ها از چاه
 ویل کمپانی سر بر نرده و خداوند تعالی می
 داند که چه وقت شراره آن عالم را گرفته
 خن و مان انسان ها را سوختد ویران خواهد
 ساخت

و اما آن منکران الوهیت یعنی اچری ها که بلباس
 تلبیس مذهب و دوستار امت و خیر حواه قوم بر آمده اند

و خود را شريك فرد و رفیق قافله ساخته اند
و در نزد اغنیاء و بلیه ها علم دانش و کار
دانی برافراخته اند و از برای حیانت طرح نو
در انداخته اند و بدو سه کلمه مسروقه ناتمام بخود پاییده
اند و بروتها را بصدکبرو نسا زناز مالیده اند
و خود را با هزار جعل و نادانی
هادی و راه بر نامیده اند و با همه اخلاق رذیله
و صفات ذمیمه خویشتن را مهذب نداشته اند و عقل
و خردمندی را فقط در غدر اختلاس و تزویر
پنداشته اند بسیار خجالت میکشتم که آنها را
ذکر کنم و بغایت شرمم می آید از تحریر روش
کش ایشان

زیرا که مقاصد آنها بسیار پست است چونکه
میخواهند از برای شکم خویشتن اساس است
خویش بکنند و رشته التیام آن را از هم
بکسلانند و جولان گاه افکارشان بسیار تنگ است
و هنوز قدم از ایننگه «قالب» خود بیرون نهاده اند
و فلم را در آن مجال تنگ قدرت و با رای حرکت
نیست

اینقدر میتوانم بگویم که اینها بیجا و بیغی
یهلوان بنه دیگرانند باقیش را خوانندگان بدانند
و از جمیع آنچه پیش ذکر شد بخوبی هر
کسی را معلوم گردیده که این گروه و پیچریها

یعنی دهریپا در هر امتی که پیدا شدند اخلاق
احاد ان امت را بواسطه تعلیمات فاسده و خود
بہزار تلبیس و تدلیس فاسد کردند و اساس قصر
سعادت ایشان را کنند و خیانت و دروغ کوئی
و گران جانی و شهوت برستی را رواج دادند
تا آنکه تدریجا لحم ان امت را از لوح وجود
محو نمودند و یا آنکه بذل و فقر و عبودیت مبتلا کردند
معذالك چون بعضی از ابتکروه مقصد اصلی خود
را در باحث و اشتراك بوده باشد تدلیسا مخفی
داشته و در ظاهر بانکار الوهیت و روز باز درس
آکتفا میکنند

هذامی خواهم بیان کنم که این تعلیم بنفعه کافی
است از برای فساد هیئت اجتماعه و تزعزع ارکان
مدنیت و هیچ سببی موثرتر ازین تعلیم در فساد اخلاق
یافت می شود و ممکن نیست که شخصی نیچری
بوده باشد با وجود این مذهب الاخلاق و صاحب
امانت و صداقت مروت و جوان مردی میباشد

پس می گویم هر فردی از افراد انسان را
بحسب سرشت و خلقت شهوت ها و خواهش هائی
است که بازاء ان مشتهائی و ملائماتی در عالم
خارج گذاشته شده است و ان شهوات بذاتها
چنان اقتضا می کنند که انسان حرکت نموده و

آن مشتقیات را استحصال نماید و بدان ها معالجه
خواهش های خویش کند و سورت نفس را بشکند
چه تحصیل آن ها بنهج حق بوده باشد و یا بنهج
باطل و چه بدست آوردن. بانها موجب فتنه و
فساد و سفک دماء و غضب حقوق شود و یا آنکه
بدون این مفسد او را دستیاب گردد

این مقتضیات قوه و بواعث فعاله را از تاثیرات
غیر معتدله باز داشتن و انسان صاحب ان شهوات
مؤثره را بحق خود راضی کردن و از تعدیات
و اجحافات منع نمودن بیکو. از این چهار چیز
متصور میشود

یا آنکه هر صاحب حقی شمشیری در دست
گرفته و صبری بر دوش انداخته و یک یادرعف
نهاده شب و روز در صیانت حق خود بکوشد و
یا شرافت نفس چنانکه از باب احواء ادعا می
نکنند و یا حکومت و یا اعتقاد بر این که عالم را
صانعی است دانا و عمل خیر و شر را پس از
از این حیات جزائیست مبین یعنی دین

اما وجه اول موجب آن میشود که از برای
صیانت حقوق و دفع تعدیات سیل های خون جاری
گردد و تلول و اودپه بداء افراد انسانیه مخضب
(۱) شود و هر قوی ضعیفی را طحن [۲]

[۱] رنگین و حنا بسته (۲) در هم شکستن.

وسحق (۱) نماید
تا آنگه آخر الامر این نوع منقرض شده اسم او
از لوح وجود محو گردد
و اما وجه ثانی پس باید دانست که شرافت
نفس ان صفتی است که صاحب ان از اعمال
ذمیه و اعمال قبیحه در نزد عشیره و قبیله خود
اجتناب خواهد نمود
و خست نفس است که دارای ان از دنیای مود
پرهیز ننماید و از تقبیح و تشییع متاثر نمی گردد و هر
کسی را واضح است که این صفت را یعنی
شرف نفس را ماهیت و حقیقت معینه در نزد
اهم نیست که بتوان بدو شهوات را بعد اعتدال
اورد و هر شخصی را بحق خود راضی ساخته
بایه انتظام را محکم نمود ایا ملاحظه میکنی بسا
امور هست که ارتکاب ان ها بیش امتی خدمت
و دوائت شمرده میشود همچنان امور دو نزد
امتی دیگر از آثار شرف و کمال نفس و از موجبات
مدح و ستایش است و حال ان که فی الحقیقه
عین جور و ظلم و غدر است
چنان که نهب و فارت و دزدی و راه زنی
و قتل نفس بیش قبائل و اهل جبار و بوادی
نهایت کمال و نهایت شرافت نفس است و اما

(۱) نرم کردن

و اما اهل مدن همه آنها را علامات خست و دنائت میدانند و همچنین حيله بازی و مکاری و منافقی در نزد رومی خست و فومی دیگر این امور را عقل و گزار دانی و کمال می شمارند و دیگر آنکه اگر غور کنی در این امر هر حادثی را علنی است و علت غاییه افعال اختیاریه انسانیه نفس اوست بخوبی خواهی دریافت که طاب ایتصاف بشرافق نفس و سعی است در استحصال او و خوف از خست و دنائت آن بجهت رغبت و میل انسانست بتوسیع طرق معیشت و حذر اوست از تنگی ممالک زندگانی

چونکه میدهد از ایتصاف بشرافت نفس موقوف به خراش گردید و باامانت و صداقت مشهور شده اعوان و انصار او بسیار خواهد شد و بسیاران بسیار راهها و اسباب معیشت فراوان خواهد گردید بخلاف ایتصاف بخست و دنائت نفس که موجب تنفر قلوب و باعث قات یاران گردیده ابواب معیشت را مسدود خواهد ساخت

پس مقدار طلب شرافت نفس و فوت و ضعف و ثمکن و عدم تمکن آن صفت و درجات و مراتب و و تأثیرات آن در کشح ارباب شهوات از تعدیات بر حسب معیشت های طبقات مردم میباشد

یعنی طبقات ناس انقدر در تحصیل آن

صفت خواهند کوشید که معیشت ایشان را نافع باشد و از ضرر گزند محفوظ مانند بلکه هر طبقه شرافت نفس را آن صفتی می شمارد که بدان صیانت رتبه و معیشت تواند شد و آنچه زیاده بر این باشد هرگز فقدان او را نقص و دنائت نمی انگارد اگر چه در نزد طبقات دیگر نقص و خست شمرده شود و در استحصان ان سعی بیکار نمی برد نظر کن در غالب سلاطین و امراء چگونه با اعتقاد شرافت نفس از عهد شکنی بروا نمی کنند

خصوصا با آنانکه از خود در جلالت و عظمت پست ترند و از جور و ظلم و سایر افعال ذمیه اجتناب نمی نمایند و هیچیک از این امور را خست و دنائت نمی شمارند

و حال آنکه اگر یکی از اینها از احاد رعیت سر میزد و خمیس و دنی النفس شمرده شده بدین جهت در امر معیشت او خلل حاصل می شد حتی سایر طبقات هم این امور را در حق سلاطین و امراء خود از خست و دنائت نمیدانند بلکه بمجامل دیگر حمل میکنند

و همچنین است حال جمیع طبقات عالیه با طبقات سافله طبقه بعد طبقه

و سبب این امر آنست که طبقات عالیه خود را از ضرر آن افعال شنیعه مصون و محفوظ

میدانند پس اگر مدار ما تنظیم عالم همین شرافت
نفس بوده باشد هر طبقه عالیه دست تعدی به
طبقه سافله گشوده در های شر و فساد بروی
این بیچاره انسان باز خواهد گردید

علاوه بر این چون غرض از اتصاف بدین
صفت توسیع طرق معیشت و تجذر از تنگی
مسالك زندگانی است چنانکه معلوم شد پس
هرگز این خصالت مانع نمیشود انسان را از
تعدیات باطنیه و خیانتهای مخفی و رشوت
خواریها در زوایای محاکم زیرا آنکه انسان
طالب سعاه عیش میدانند که بدین خیانت مخفی
بمقصد اصای خود خواهد رسید بدون آنکه
مشهور بدنائت گردد چنانکه می بینی که داعیان
بر شرف نفس چکوبه اعمالی در زوایای محاکم
از آنها بظهور میرسد

پس شاید کسی را که شرف نفس
را میزان عدلی قرار داده کمان کند که میتوان
بدین صفت هرکس را بحق خود راضی کرده
منع جمیع تعدیات و اجحافات ظاهریه و باطنیه
را نماید

و اگر کسی بگوید یکی از اسباب طلب
شرافت نفس حب محمدتست پس می شود که هر
شخصی بجهت استحصال محمدت خود را با علی
درجه شرافت نفس متصف ساخته خوشتن را

از جمیع رذائل و تعدیات و اجحافات دور
نماید

جواب می‌گوییم اولاً کمتر شخصی یافت می
شود که مدح و ثنا را بر لذائذ شهوات
بدنیه تقدیم نماید و اگر بصیفات مردم نظر
شود این بخوبی ظاهر و هویدا خواهد شد
و ثانیاً چونکه موجب اول از برای
مدح و ثناء این اسانهای حیوان منس و
باعث نخستین بجهت ستایش این مورخین مزورین
و شعراء کاذبین غنا و ثروت و جاه و جلال
و شوکت است اگر چه اسنحصال اینها از طرق
غیر لائقه شده باشد و در اکتساب این چیزها
هزارها تعدیات و اجحافات سر زده باشد
لهذا غالب نفوس در این امر سعی خواهند
کرد که خود را اصحاب غنا و ثروت و
خداوندان جاه و جلال نمایند اگر چه بطریق
عذر و ظلم و خیانت بوده باشد

تا آنکه هم لذائذ بدنیه را بدست
آرند و هم مدوح این مدلسین گردند و کمتر
شخصی یافت می شود که طالب محمدت حق
بوده از راه حق و فصیلت و شرافت نفس ثنا
و ستایش حق را اکتساب کند
و از آنچه گفته شد ظاهر گردید که خصلت
شرافت نفس هیچوجه از برای تعدیل شهوات

و منع تعدیات و انتظام عالم کافی نیست
ولی اگر مستند بدینی بوده و در آن دین
ماهیت آن متقرر و متمین گرویده باشد بجهت آن
منشا و بنا موجب انتظام سلسله معاملات خواهد
شد نه چنانکه در بیان حیا بدین اشاره
رفت

و اما وجه ثالث مخفی نماند که قدرت
حکومت مقصور است بر دفع ظلمها و جورهای
ظاهری اما اختلاسات و تزویرها و بهنانهها و
فسادها و تعدیات باطنیه خداوندان شهوات را
چگونه منع تواند کرد و بکدام طور بحیلهها
و دسیسهها و ستمهای پنهانی مطاع می شوند تا
برفع آنها بکوشد علاوه برین حاکم و اعوان او همه
اصحاب شهوتند

و کدام چیز آن دارایان قدرت را
از مقتضیات شهوات فعاله منع خواهد نمود و
رعیتهای ضعیف بیچاره را چه امر از دست
شده و حرس و آزار آنها خلاصی خواهد بخشید
چون هیچ رادع و زاجری آنها را نباشد البته آن حاکم
خفیه رئیس سراق و چیرا را اسقطاع الضریق
گشته اتباع و اعوان او همه آلات ظلم و جور
و عذر و ادوات شر و فساد و افرازهای
اختلاس آن خواهند گردید

و در ابطال حقوق بندگان خدا و

هتك اعراض و نهب اموال آنها خواهند کوشید
و عطش شهوات خود را از خون بیچارگان
تسکین خواهند داد و قصر های خویش را
بدماء بینوایان منقش و مزین خواهند ساخت
و بالجمله در هلاک عباد و دمار کوششها
و سعیها بکار خواهند برد پس سبب دیگری
از برای کف ارباب شهوات از تعدیات و
اجحافات باقی نماند مگر وجه رابع یعنی ایمان
بر اینکه عالم را صانعی است دانا و توانا و
اعتقاد بدینکه از برای عمل خیر و شر بس از
این حیات جراثیمست معین

و الحق دو اعتقاد معا یابدار ترین
اساسی است از برای کشح شهوات و رفع
تعدیات ظاهریه و باطنیه و محکم ترین رکنیست
بجهت بر انداختن حیلها و تزویرها و تدلیسها
و نیکوترین باعنی است برای احقاق حقوق
و اوست سبب امنیت و رفاهیت تامه و
بدون این دو عقیده هرگز هیئت اجتماعی بصورت
وقوع نپذیرد و مدنیت لباس هستی نباشد
و پایه معاملات استوار نگردد و مصاحبات
و معاشرات بیغل و غش نشود و اگر کسی را
این دو اعتقاد نباشد بهیچوجه او را رادعی بسوی
فضائل و زاجری از رزائل نخواهد بود
و هیچ چیز او را از خیانت و دروغگوئی

و منافقی و مزوری منع نخواهد نمود بجهت آنکه علت غائیه جمیع ملکات مکاتبه و افعال اختیاریه چنانکه گفته شد نفس انسان است و چون کسی را اعتقاد بتوابع و عقاب نباشد کدام چیز دیگر او را از این صفات ذمیمه منع نموده باخلاق حسنه دعوت خواهد نمود و خصوصاً در وقتیکه معلوم شود انسان را که نه از اتمصاف بدینها ضرری در دنیا بر او مترتب خواهد شد و نه از تخلق بدینها او را فائده خواهد رسید و کدام امر او را بر معاونت و مناصرت و مرحمت و مروت و جوان مردی و دیگر اموری که هیئت اجتماعی را از آنها گریزی نیست الزام خواهد کرد

و خواننده را معلوم گردید که اولی تعلیمات طبیعیین یعنی نیچیهها رفع این دو اعتقاد است که اساس همه دینهاست و آخر تعلیمات ایشان اباحت و اشتراك است پس این قومند که بر باد دهنده هیئت اجتماعی اند و تباه کننده مذهب و مفسدان اخلاقند و خراب کننده ارکان علوم و معارفند

هلاک نماینده اممند و زائل کننده نخوت و غیرت و ناموسند و جرانیم لوم و خیا نستانند و ارومه های رزالت و دنائتند و اسامی های خست و ندالت اند و اعلام

کذب و دروغند و دعوات حیوانیتند محبت آنها
کید است و مصاحبت ایشان مکر است و
ملائمت شان غدر

و مجالس نشان حيله است صداقتشاق فریب
است و دعوی انسانیت شان دام است و بر
معارف و علوم خواندنشان شست (۱) و قلاب است
امانت را خیانت کنند و سر را حفظ نکنند
و دوست عزیز خود را بیک پول سیاه بفروشند
بنده های شکنند و عید شهوت

و از برای قضا ی شهوات خویش از
ارتکاب هیچ گونه عمل خسیس و دنی استنکاف
نمیکنند ناموس و عار و ننگ را بهیچوجه نمی
شناسند و از شرف نفس خبر ندارند پسران در
این طایفه از پدران در امان نیستند و دختران
از هیچکدام املی حرکت طبیعت طبیعی را چه
تواند کرد

و اگر شخصی بلین ملمس (۲) چون مار
اینها بازی خورد و بخط و خال چون افعی
ایشان مقرر گردد و زخرف فول اینها او را
پسند افتد و حيله های ایشان در دل او جای
گیرد و چنان گمان کند که این قوم موجب
تمدند و باعث انتظام بلادند و یا سبب نشر
علوم و معارفند و با آنکه خیال کند که ایشان

(۱) تور ماهیگیری (۲) نرمی پوست

در تنگی معین و یارند و در وقت ضرورت حافظ
اسرارند باید بر عقل او کمر بست و خندید
زیرا آنکه هم جای خنده دارد و هم
جای گریه پس از همه آنچه بیان کردیم بنهج
اوضح ظاهر شد که دین اگر چه باطل و اخس
ادیان بوده باشد بجهت آق دو رکن رکین یعنی
اعتقاد بصانع و ایمان بشوایب و عقاب و بسبب
سائر اصول سته که ودایع دینها و کیشهاست
از طریق مادین یعنی نیچریها بهتر است در
عالم مدنیت و هیئت اجتماعی و انتظام امور
معاملات در جمیع اجتماعات انسانیه و در همه ترقیات
بشریه درین دار دنیا

و چون نظام عالم بر نهج حکمت گذاشته
شده است و نظام عالم انسانی جزء نظام کل
است هر وقت این خلل انداز ان هیئت اجتماعی
یعنی نیچریها ظهور نمودند نفوس انسانیه به قلم
و قلم آنها همت کماشنه و خداوند ان نظام
حقیقی مدنیت که دین بوده باشد در از نه ایشان
سعیهای بلیغ بکار بردند

و مزاج انسان کبیر بنا بر شعور خداداد
خود که اثر حکمت کلمیه اینها را قبول نکرده
چون فضیلت دفع نموده است و لهذا این طایفه
اگر چه از دیر زمان بدین عالم پا نهاده اند و
بعضی از نفوس خائنه ارباب شوکت هم بجهت

مقاصد دنیغه خود ایشان را در هر وقتی تأیید
نموده و لکن یای-ازی و نبات حاصل نکرده اند
و چون ایهای تاپستان در هر زمان که
ظهور نموده اند بزودی متفرق و نابود شده
اند و نظام حقیقی عالم اسانی یعنی دین متمکن
و مستقر شده این مایه بی انتظامی زائل و
معدوم گردیده اند و چون معلوم شد که دین
مطلقاً مایه نیک بختیهای انسان است پس اگر
بر اساسهای محکم و دایه های متقن گذاشته شده
باشد البته ن دین بنهیج ازیم سبب سعادت تامه
و رفاهیت ککامله خواهد گردید و بطریق
اولی موجب ترفیات صوریه و معنویه شده علم
مدنیت را در میدان بروان خود خواهد بر افراخت
بلکه مزینین را بتمامی کمالات عقلیه و نفسیه
فائز خواهد کردانید

و ایشان را به نیک بختی دو جهان خواهد
رسانید و اگر غور نمائیم در ادیان هیچ دینی
را نخواهیم دید که بر اساس محکم متقن نهاده
شده باشد مانند دین اسلام

زیرا آنکه عروج ام بر مدارج کمالات و صعود
شعوب بر معارج معارف و ارتقاء قبائل بر مراقی
فضائل و اطلاع طوایف انسانها بر دقایق حقایق
و استحصال آنها سعادت تامه حقیقه را در دار دنیا
و آخرت موقوف است بر اموری چند

اول آنکه باید لوح عقول امم و قبائل از گدورات خرافات و زنگهای عقاید باطله و همیه یاک بوده باشد زیرا آنکه عقیده خرافیه حججانی است کیف (۱) علی الدوام حائل می شود در میانه صاحبان عقیده و میانه حقیقت و واقع و او را باز میدارد از کشف نفس الامر بلکه چون يك خرافتی را قبول کرد عقل او را رقف حاصل شد و از حرکات ذکریه سر باز زد پس از آن حمل مثل بر مثل کرده جمیع خرافات و اوهام را قبول خواهد نمود و این موجب آن می شود که از کمالات حقه دور افتد و حقائق اکوان برو پوشیده ماند بلکه سبب خواهد شد که جمیع عمر خود را با اوهام و وحشت و دهشت و خوف و بیم بگذرانند و از حرکت طیور و جنیش هائم در لرزه افتد و از هبوب ریاچ و آواز رعد و درخشیدن برق مضطرب گردد و بواسطه تطبیرات و تشاؤمات از غالب اسباب - عادت خود باز ماند و هر حیلہ باز و مکار و دجائیرا گردن نهد و کدام شقا و بدبختی و سوء عیش از این گونه زندگی بدتر خواهد بود

و اول رکن دین اسلام اینست که عقول را بصیقل توحید و تنزیه از زنگ خرافات و گدر اوهام و آلائش و همیات یاک سازد و نخستین

تعلیم او این است که انسان را نشاید که انسان
دیگر و یا یکی از جهادات علویه و سفلیه و
خالق و متصرف و فاهر و معطی و مانع و
معز و منزل و شافی و مهلك بدانند و یا که
اعتقاد کنند که مبدأ اول بلباس بشری برای
اصلاح یا افساد ظهور نموده یا خواهد نمود
و یا اینکه آن ذات منزه بجهت بعضی از
مصلح در کسوت انسانیت چه بسیار آلام و
اسقام را متحمل گردیده است و غیر از اینها
از آن خرافاتی که هر یک بانفراده برای
کوری عقل کافیت و غالب دیان موجوده
ازین اوهام و خرافات خالی نیست اینک دیانت
نصرانیه و دیانت برهما و دیانت زردشت

دوم آنکه نفوس آنها باید متصف بوده باشد بنهایت
شرافت یعنی هر واحدی از امم خود را بغیر از زبده نبوت
که رشته ایست الهیه سزوار و لایق جمیع پایه های افراد
انسانیه بداند و در خود نقص و انحطاط و عدم قابلیت
تصور نکند و چون نفوس خلق بدین صفت
متصف باشد هر یکی با دیگری در میدان
واسع فضائل مسابقت نموده در استحصالی کمالات
در صدد مجارات و مبارات خواهد بر آمد

و در نیل عز و شرف و اقتنای ا رتب

علیه دنیویه کوتاهی نخواهد ورزید

۱ چیدن و حاصل کردن

و اگر بعضی از نفوس را چنان اعتقاد شود که آنها خلقة و فطرة از دیگران در شرافت کمترند و رتبه ایشان از نفوس سائرین پستتر است البته در همت آنها نقص و در حرکت ایشان فتور و در ادراکشان ضعف حاصل خواهد شد

و از بسیاری از کمالات و رتب عالیه و سعادات دنیویه محروم مانده و در دایره صغیره جولان خواهند نمود

دین اسلام در های شرافت را بروی نفوس گشوده حق هر نفسی را در هر فضیلت و کمالی اثبات میکند و امتیاز شرافت جنسیت و صنفیت را از میانه بر میدارد و مزیت افراد انسانی را فقط بر کمال عقلی و نفسی قرار میدهد

و کم دینی یافت میشود که این مزیت در او بوده باشد ملاحظه کن که چگونه دین برهما انسان را بر چهار قسم کرده یکی بر همین و دیگری چهتری و سیمی و یش و چهارمی شود و اول درجه شرافت را فطرتا از برای برهن قرار داده است پس از آن از برای چهتری و قسم چهارم را در جمیع مزایای اسانیت از همه پست تر شمرده است و این یکی از اعظم اسباب شمرده میشود

از برای عدم ترقی متدینین بدین دین در علوم و معارف و صنایع چنانکه شاید و باید و حال آنکه اقدم امم میباشند و دیانت عیسویه بر حسب انجیل شرافت را از برای جنس بنی اسرائیل اثبات کرده غیر آن جنس را باسامی حقیره ذکر میکنند و پیروان آن دین اگر چه از این حکم سر باز زده امتیاز جنسیت را برداشتند و لکن صنف قسیسها را آنقدر شرافت دادند که نیز موجب خست سائر نفوس گردید زیرا آنکه قبول ایمان و غفران ذنوب را در تحت قدرت آنها قرار دادند و گفتند نفوس دیگران را اگر چه باعلی درجه کمال رسیده باشد آنقدرت نیست که عرض ذنوب خود را بدرگاه الهی کرده طلب مغفرت نماید بلکه باید این امر بواسطه قسیسها صورت یزید و همچنین گفتند قبول ایمان در نزد خداوند تعالی موقوف بر قبول فستیس است و این حکم جنت بخش نفوس را از انجیل اخذ نمودند چونکه در آن نوشته شده است هر چه شما در زمین بکشاید در آسمانها گشاده میشود و هر چه شما در زمین بیندید در آسمانها بسته میشود و تا زمانیکه این عقیده جنت بخش نفوس در امت نصرانیه بلاد دفرنك متمکن و پایدار بود هیچگونه ترقیات

از برای آن امت حاصل نشده اوتر رئیس یرتستان
که این حکم را بر خلاف انجیل دفع نموده
است بمسلمانان اقتدا کرده است

سیم آنکه بلید آحاد هر امثی از امم
عقاید خود را که اول نقشه الواح عقول است
بر براهین منقنه و اداه محکمه موسس سازند
و از اتباع ظنون در عقاید دوری گزینند و
بمجرد تقلید آباء و اجداد خویشان فانم شوند
زیرا آنکه اکثر انسان بلا حجت و دلیل با
موری اعتقاد کند و اتباع ظنون را بیشه خود
سازد و بتقلید و پیروی آباء خود خورسند
شود عقل او لامحاله از حرکات فکریه
باز ایسند و اندک اندک بلادت و غباوت (۱)
برو غلبه نماید نا آنکه خرد او با المره
عاطل و از ادراک خیر و شر خود عاجز ماند
و شقا و بد بختی از هر طرف او را فرو گیرد
تعجب منما گیزو وزیر فرنسا که تاریخ
سیو پلینزا سیون یعنی مد نیت امم افرنجیه را
نوشته است میگوید یکی از اعظم اسباب تمدن
یور وپ این بود که طایفه ظهور کرده گفتند
اگر چه دیانت ما دیانت عیسویه است ولی
ما را میرسد که براهین اصول عقاید خود را
جویا شویم

و جماعت قسیسها اجازت نمیدادند و می گفتند که بنای دین بر تقلید است و چون آن طایفه قوت گسرفته افکار ایشان منتشر گردید عقوبتی از حالت بلا دت و عبادت برآمده در حرکت و جولان آمد و در استحصال اسباب دینیت کوشیدن گرفت

دین اسلام آن یگانه دینست که ذم اعتقاد بلا دلیل و اتباع طنون را میکند و سر بزنش پیروی از روی کوری را مینماید و مطالبه برهان را در امور بمتدبنین نشان میدهد و در هر جا خطاب بعقل میکند و جمیع سعادات را نتیج خرد و بینش می شمارد و ضلالت را به بیعقلی و عدم بصیرت نسبت میدهد و از برای هر یک از اصول عقاید به نهجی که عموم را سود مند افتد اقامه حجت مینماید بلکه غالب احکام را با حکم و فوائد آنها ذکر می کند (بقران شریف رجوع شود) و هیچ دینی نیست که این فضیلت درو بوده باشد و چنان گمان میکنم که غیر مسلمین نیز بدین مزیت اعتراف خواهند کرد و مخفی نمائاد که اصل دیانت عیسویه که عبارت از نشلیت بوده باشد جمیع نصاری برین معترفید که بعقل فہمیدن آن ممکن نیست یعنی باید از عقل در گذشت تا ازرا فہمید و اما اصول دیانت برهما هرکس را ظاہر است

که غالب آنها مخالف عقل، صریحست چه اصحاب
آن دین برین امر اعتراف کنند چه
نکنند

چهارم آنکه باید در هر امتی از امت
جهاتی، علی الدوام بتعلیم سائرین مشغول بوده
باشند و در تخلیه عقول آنها بمعارف حقه
کوتاهی نوزند و در تعلیم طرق سعادت تقصیر
نمایند و گروهی دیگر همیشه در تقویم و تعدیل
نفس بکوشند و از اوصاف فاضله را بیان
و فوائد آنها را شرح و اخلاق رذیله را توضیح
و مساوی ۱ مضار آنها را تبیین کنند
و از امر بمعروف و نهی از منکر غافل نشوند
زیرا آنکه بالبداهه جمیع معلومات انسان
مکتسب است و اگر او را معلمی نباشد از
عقل خود بهره و فایده نخواهد گرفت و چون
حیوانات درین عالم زیست خواهد نمود و از
سعادت دارین محروم مانده ازین دنیا خواهد
رفت پس معلم واجب شد و شهوات و خواهش
های نفس را حدی و اندازه نیست و اگر
معدل و مقومی ان شهوات را نباشد لا محاله
مستلزم تعدیات و اجحافات خواهد گردید و
ان خواهشها سلب راحت و امنیت دیگران را

خواهد نمود بلکه خود را هم در آتش شهبوات
خویشتن سوخته در نهایت شقا بدان شقا خواهد
رفت پس امر بمعروف و ناهي از منکر و
معدل احلاق لازم شد

و اعظم فروض و واجبات دین اسلام
این دو امر است (بقران شریف رجوع شود)
و در سائر ادیان آنقدر اهتتامی در این دو
امر نشده است و چون ارکان دیانت
اسلامیه بسیار است و بیان فائده هر یکی
در مدینت و شرح بودن هر واحدی از آنها
سبب سعادت تامه موجب ان می شود که از
موضوع کلام خارج شوم بر خود واجب
دانستم که رسالته انفرادی درین امر وضع نمایم
و در ان بیان کنم که ان مدینه فاضله که
حکماً بارزوی ان جان سردن هر گز
انسان را دستیاب نخواهد شد مگر بدیانت
اسلامیه

اگر کسی نگوید چون دیانت اسلامیه
چنین دست پس چر ! مسلمانان ؛ بین حالت مخزنه
می باخند

جواب میگـویم چون مسلمان بودند
بودند چنانکه بودند و عالم هم بفضل آنها
شهادت میدهد و اما الان پس بدین قول

شریف اکتفا خواهم کرد ان الله لا یغیر
ما بقوم حتی ما یغیروا اما بانفسهم
اینست مجمل آنچه میخواستم بیان کنم
در مضار و مفاسد طریقه نیچریه در مدنیّت و
هیأت اجتماعیّه و منافع دین اسلام
تمت راقم جمال الدین حسینی
انتهی

سرطان ۱۳۰۳

